

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران
شماره ۳۸
آذر ماه ۱۳۸۳

مطالب این شماره :

- * "تهدید اتمی" یا تحکیم سرکرده گرایی؟ ص ۱
- * تضادهای امپریالیستی شدت می یابند! ص ۷
- * برخی موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر ! ص ۸
- * گزارش فشرده ای از نشست چهارم ص ۱۳
- * "تئوری" در خدمت مشاطه گری امپریالیسم ! ص ۱۵
- * "دشمن به شیوه ی خود می جنگد و ما به" ! ص ۲۲
- * از نامه های رسیده: سه نامه ص ۲۶
- * تاراج گلها ص ۳۷

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس پست الکترونیکی

www.ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar

Box 1047

162 12 Vallingby

SWEDEN

2-Ranjbar

P.O.Box 39269

Washington, D.C. 20016

"تهدید اتمی" یا تحکیم سرکرده‌گرایی؟

در ماه‌های گذشته سیاست "بازی گریه و موش" در رابطه با جلوگیری از غنی سازی اورانیوم و "تهدید اتمی" رژیم حاکم در ایران، توسط امپریالیستهای اروپا و آمریکا، ادامه یافته و به نظر می رسد در خطوط کلی توافقی بین آنها در پیش برد این سیاست، تا اطلاع ثانوی، به وجود آمده که متکی است بر شیوه ی شناخته شده ی "چماق و هویج" که کینت پولاک محقق دانش گاه بروکلین آمریکا در روزنامه ی اینترنتی هیرالد ترایبون آن را مطرح ساخته است. (رجوع شود به روزنامه ی "اخبار روز سوئد"، ۱۶ نوامبر ۲۰۰۴). این سیاست فعلا در حد وادار کردن حاکمین جمهوری اسلامی ایران به عقب نشینی و تعلیق غنی سازی اورانیوم برای بار دوم، باقی مانده است.

رسانه های تبلیغاتی امپریالیستی-صهیونیستی به این توهم در افکار عمومی جهانیان دامن می زنند که دست یابی رژیم ایران به سلاح اتمی، تهدیدی برای صلح جهان است و سرمقاله نویس روزنامه ی فوق الذکر به درستی اشاره می کند: چرا سیاست "چماق و هویج" فقط باید محدود به ایران بشود؟

در میان بخش بزرگی از نیروهای سیاسی ایرانی- اعم از اپوزیسیون یا پوزیسیون- رژیم نیز، بحث مسلح شدن رژیم به سلاح اتمی داغ است. مقالات، میزگردها و اظهار نظرات فراوانی صورت می گیرد که اساسا در دو طیف موافق یا مخالف قرار داشته و هنوز اجماعی نظری، در این زمینه در هر دو طیف، به وجود نیامده است. در رسانه های نزدیک به محافل امپریالیستی-صهیونیستی صحبت زیادی از "تهدید اتمی" ایران برای جهانیان می شود و سروصدای تبلیغاتی در این جهت برون از حد است. مسایل واقعی و نه کاذب چیستند و راه حلها کدامند؟

۱- اگر به نقش روی دادهای تاریخی احترام گذاشته شود و در بحثها مدتظر قرار گیرند، تنها دو کشور درجهان هستند که نه تنها تهدید اتمی از طریق به کارگیری بمبهای اتمی قوی و ضعیف(آمریکا) و حمله به تاسیسات اتمی دیگر کشورها، تحت بهانه ی پیش گیری از خطرات ناشی از آن(اسرائیل) بوده اند، بلکه زرادخانه ی اتمی شان در حدی است که آمریکا در صدر جدول قرار داشته و بنابه برخی اظهار نظرهای متخصصین امور نظامی، زرادخانه ی اتمی اسرائیل احتمالا کامل تر از زرادخانه های انگلیس و فرانسه است! حاکمین دو کشور آمریکا و اسرائیل بارها نشان داده اند که به مقررات و تصمیمات بین المللی بی اعتنا هستند و پیوسته به حقوق ملل دیگر تجاوز می کنند . اینان خطرناک ترین دولتها در تهدید صلح جهان بوده و برای تحقق خواستههای نامشروعشان ، حاضرند کشورهای ضعیف را به آتش بکشند.

حاکمین ایران که به بهانه‌ی "استفاده‌ی مشروع از فن‌آوری هسته‌ای"، در صدد دست‌یابی به بمب اتمی اند، بیش از هرچیز نه در اندیشه‌ی صنعتی کردن و مجهز نمودن کشور به علوم پیش‌رفته‌ی جدید، بلکه اساساً به خاطر تقویت موقعیت خود و دفاع از خود در برابر حملات احتمالی آمریکا و اسرائیل و در لفافه‌ی فن‌آوری هسته‌ای بوده، سیاست ساختن بمب اتمی را درپیش گرفته و در این زمینه‌ها حداقل ۵۰ سال از اسرائیل و آمریکا عقب‌مانده‌ترند. به این اعتبار اگر هم قرار باشد حاکمین ایران هنوز بمب اتمی نساخته، "تهدیدی اتمی" برای صلح جهان باشند، آنها در مقام‌های سوم به بالا قرارداشته و خطر عمده در درجه‌ی اول از جانب آمریکا و اسرائیل است و این خطر را باید افشا نمود.

۲- اگر داشتن و ساختن بمب‌های اتمی، هیدروژنی، نوترونی، تاکتیکی و غیره تهدیدی برای کل بشریت و موجودهای کره‌ی زمین است - که هست - بنابراین تنها راه حل درست اولاً مبارزه برای منع کامل و بدون قید و شرط ساخت و کار برد این سلاح مخوف است و ثانیاً ازبین بردن بدون قید و شرط کلیه‌ی سلاح‌های انبارشده در زرادخانه‌های اتمی موجود. پس باید مردم جهان را حول این سیاست بسیج کنیم که دنیای بدون سلاح اتمی راخواستار شوند. و این سیاست را باید دردرجه‌ی اول به کشورهای امپریالیستی و صهیونیست‌ها تحمیل نمود و ثانیاً مانع شد که هیچ کشوری اقدام به ساختن این‌گونه سلاح‌ها، بکند.

بدون چنین سمت‌گیری، طرح سیاست‌های "ته‌سیخ بسوزد نه کباب" نظیر "ایجاد مناطق عاری از سلاح‌های اتمی" از جمله درخاورمیانه، حلال مشکلات نیست. زیرا به وجود این سلاح در دیگر مناطق جهان، صحنه گذاشته می‌شود و به علاوه، به فرض قبول این سیاست از جانب دولت اسرائیل یعنی از بین بردن سلاح‌های اتمی‌اش - امری که محال به نظر می‌رسد!، تا زمانی که درخاورمیانه صلحی عادلانه بین کشورها و ملل این منطقه به وجود نیاید و برخی از این کشورها روابط ویژه‌ای با کشورهای دارنده‌ی سلاح اتمی داشته باشند و خود کشورهای امپریالیستی نیز در مداخله در امور کشورهای آن منطقه نفعی را بجویند، امکان دست‌یابی به سلاح‌های هسته‌ای توسط کشورهای خاورمیانه را نمی‌توان از نظر دورداشت. فراموش نکنیم که اسرائیل با کمک امپریالیست‌ها به سلاح اتمی دست یافت.

لذا در شرایط کنونی شعار "از بین بردن کلیه‌ی تسلیحات اتمی و منع ساختن آنها" در اسرع وقت و بدون قید و شرط، شعاری است عادلانه که خواست بیش از ۹۵٪ مردم جهان می‌باشد و باید روی آن پافشاری نمود و برای تحقق آن مبارزه‌ای جهانی را سازمان داد.

۳- طی حدود ۶۰ سالی که از به کارگیری اولین بمب اتمی توسط آمریکا در ژاپون می گذرد و علیرغم توافقات بیش از ۳۰ سال پیش آمریکا و شوروی در زمینه ی محدود ساختن تعداد کلاهکهای هسته ای و نیز ایجاد "آژانس بین المللی انرژی اتمی" جهت مراقبت در امر انتشار این سلاحها، نه تنها سازنده گان آنها کم تر نشده، بلکه همان طور که شاهد هستیم علاوه بر کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری دارنده ی این سلاحها و بقیه ی آنها که تمام امکانات علمی و فنی را برای ساختن این سلاحها در حداقل زمان دارند، اما کشورهای درحال رشد نیز بعضا به ساختن آنها موفق شده اند و تعدادی دیگر هم به دنبال فرصت مناسب جهت تهیه ی آن می باشند.

علت عدم موفقیت جلوگیری از انتشار سلاح اتمی در این است که اولاً خود طراحان این مقررات و در درجه ی اول آمریکا از اجرای آن سرباز می زنند و ثانياً مداخلات امپریالیستها در امور کشورهای دیگر به حدی وقیحانه است که کشورهای ضعیف برای مقابله با تجاوزگری امپریالیستی-صهیونیستی در فکر یا مجبور به تهیه ی سلاح اتمی شده اند.

پس آن چه که در عمل روی داده، انتشار این سلاحها بوده است. در معادلات قدرت در درون یک کشور، سلاح اتمی هیچ نقشی ندارد. این سلاح به علاوه ربطی به منافع هیچ ملتی که مایل به زیستن در صلح و صفا با دیگر ملتها باشد- و در درجه ی اول کارگران و زحمت کشان آن - ندارد و لذا تنها در معادلات قدرت بین کشورهای مختلف مطرح بوده و مربوط به رقابت در درون بورژوازی جهانی و در درجه ی اول بورژوازی انحصاری جهت کسب موقعیت برتر در عرصه ی جهانی، می باشد.

مع الوصف باتوجه به خطری که سلاحهای اتمی و هسته ای برای ساکنان جهان به وجود می آورند و از جمله برای خود تولیدکننده گان آنها، در نتیجه انتشار این سلاحها نه باعث تشدیدخطر نابودی جهان، بلکه باعث جلوگیری از تجاوزات کشورهای بزرگ و یا نیرومند به کشورهای کوچک و یا ضعیف، گشته و به سخن دیگر این فرشته ی مرگ هم اکنون بشارت دهنده ی زنده گی شده است. لحظه ای تصور کنیم که اگر عراق صاحب این سلاح بود، آیا به این ساده گی مورد تجاوز، کُشتار بی رحمانه ی ساکنین اش و ویرانی قرار می گرفت و ۱۰۰ سال از غافله ی تمدن به عقب کشانده می شد؟ وجود سلاح اتمی در دست کشورهای جهان سومی تضمینی است برای جلوگیری از تهاجم امپریالیستی به این کشورها! آیا با توجه به خط مشی تجاوزکارانه ی نئومحافظه کاران آمریکا حتا درصورت تسلیم رژیم ایران به فشارهای بین المللی، ایران از تهاجم آنان درامان می ماند؟ و آیا خطرات ناشی از چنین تجاوزی کم تر از خطرات احتمالی مربوط به خراب شدن تاسیسات هسته ای ایران در آینده است؟

بنابراین محدود کردن دست یابی به سلاحهای اتمی در شرایط حاکمیت انحصارات فراملی سرمایه برجهان، تنها و تنها در خدمت تحکیم و استمرار سلطه ی امپریالیستها و اعمال هژمونی آنها برجهان می باشد و منطقی است کاملاً انحصارطلبانه!

۴- ادعا می شود که قرار گرفتن چنین سلاح مهیبی در دست دولتهای بی مسئولیت و یا مشتی دیوانه، می تواند جهان را به نیستی بکشاند؟ سوال این است که دولتهای غیرمسئول و مشتی حاکم دیوانه چه کسانی هستند؟ باز هم تاریخ نشان می دهد که بزرگ ترین دولتهای غیرمسئول دولتهای کشورهای امپریالیستی بودند که با جنگ افروزی، با یا بدون سلاح هسته ای، جهان را پیوسته به آتش کشیده اند و با وقاحت تمام خود را متمدن می نامند! چه دلیلی هست که بوش و بلر و شارون فوندامانالیست از خامنه ای، حسنی مبارک و پرویزمشراف برای صلح جهان خطر کمتری دارند؟ واقعیات روزمره عکس این ادعا را نشان می دهد.

لذا باید در درجه ی اول نسبت به آن دولتهایی حساس شویم که قصدجهان گشایی کرده، امکانات مادی تحقق این امر را داشته و به آن عمل می کنند. در همین ارتباط، بیش از ۱۰۰ سال است که کمونیستها می گویند امپریالیسم معادل است با جنگ و سلطه طلبی! زنده گی نیز صحت این امر را ثابت کرده است. اما هنوز هم امپریالیستها وقیحانه خود را مسئول در برابر حفظ صلح جهان می نامند و نیروهایی از بورژوازی و خرده بورژوازی ایران به این امام زاده دخیل می بندند!

۵- امپریالیستها و صهیونیستها گاهی نیز در قیافه ی دایه ی مهربان تر از مادر درآمد و مدعی اند تکنیک هسته ای برای ایران لازم نیست و گران هم تمام می شود و نفت و گاز درایران فراوان است. برخی از نیروها و شخصیتهای اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی نیز با آنها هم دم شده و اضافه می کنند که بار این مخارج گزاف به دوش مردم افتاده، خطرات ناشی از عدم مراقبت درست این تاسیسات فاجعه آفرین بوده و لذا فن آوری هسته ای برای کشور ما مفید نیست.

صرف نظر از دخالت گری آشکار این دولتها در امور ایران، بدون شک هسته های درستی در این استدلالها هست، اما باید دید این دل سوزیها برای چیست؟ رژیم ضدردمی جمهوری اسلامی با یا بدون دست یابی به تکنیک هسته ای، در فکر مردم ایران نبوده و نیست. تنها هدف آن از فن آوری هسته ای ایجاد شرایط برای دست یابی به بمب اتمی خود در برابر تهدیدهای خارجی و حفظ خود، می باشد. مگر نه این است که بنا به گزارش ایلنا "بوش و پوتین موافقت کرده اند که لازم است ایران را تحت فشار قرار دهند و این که ایران هسته ای به نفع آنها نیست و لازم است برای جلوگیری از چنین پیش آمدی بایکدیگر همکاری کنند" (سایت پیک ایران ۲۱ نوامبر ۲۰۰۴)

برخی از کشورهای امپریالیستی حتا یک گام جلو گذاشته و پیش نهاد می دهند که دولت ایران از تولید اورانیوم غنی شده در ایران، دست بردارد و این کشورها اورانیوم

لازم را در اختیار دولت ایران قرار خواهند داد. صرف نظر از این که این پیش نهاد مسئله‌ی دولت ایران نیست که اهداف دیگری دارد، اما این امر وابسته‌گی ایران به کشورهای متروپول سرمایه را بازهم بیشتر تشدید می‌کند! هیچ تضمینی هم برای ارائه بی قید و شرط آن نیست، ضمن این که این اورانیوم نیز مفت در اختیار ایران قرار نگرفته و منبع دیگر درآمد برای این کشورها می‌شود و بار آن بازهم به دوش مردم ایران خواهد افتاد.

بدین ترتیب، کلیه‌ی این دل سوزیها و تلاشهای امپریالیستی به خاطر حفظ انحصار فن آوری هسته‌ای در دست کشورهای امپریالیستی جهت حکم رانی برجانیان بوده و ربطی به منافع مردم ندارند.

۶- از زرادخانه‌ی تبلیغاتی صهیونیستی-امپریالیستی صدای ناهنجار دیگری پخش می‌شود دایر براین که چون رژیم جمهوری اسلامی تروریست پروراست - که هست - و ماجراجو، لذا خطر دادن سلاحهای هسته‌ای و یا مواد رادیو آکتیو از جانب این رژیم به تروریستها هست. پس باید مانع از دست یابی رژیم به فن آوری هسته‌ای شد.

صرف نظر از این که رژیم مذهبی ایران در صورت ضرور به این کار می‌تواند دست زند، اما کلیه‌ی این ادعاها در خدمت سیاست پیش‌گیرانه‌ی امپریالیستی مطرح شده توسط دولت آمریکا می‌باشند. در جهان امپریالیستی، پول حرف اول را می‌زند و حتا از خود آمریکا می‌توان این مواد را به ضرب پول به دست آورد. مگر نه این است که سالهاست رژیم اسلامی ایران همین ترفند را برای به دست آوردن وسایل لازم جهت تهیه‌ی اورانیوم غنی شده به کار گرفته‌است. پس اگر تروریستهایی چنین قصدی داشته باشند، منتظر رژیم ایران نمی‌مانند.

۷- ادعا می‌شود که تایید دست یابی رژیم ایران به فن آوری اتمی، دفاع از سیاست هسته‌ای رژیم است و قرار گرفتن در کنار آن. لحظه‌ای فرض کنیم که رژیم ایران مایل به دست یابی به فن آوری حفر چاههای نفت است تا از این طریق به افزایش تولید نفت بپردازد. می‌دانیم که پول نفت نه در خدمت مردم بلکه اساساً در خدمت گرداندن دستگاه دولتی، پرکردن جیب گشاد چاه ویلی آخوندی و حفظ و حراست از حاکمین به کار گرفته می‌شود. مخالفت با دست یابی به چنین فن آوری- که می‌توان آن را روزی در خدمت مردم قرار داد- به معنای دفاع از عقب مانده‌گی ایران و کمک به استمرار حکومت اسلامی است که در کلیت اش ضد علم و تکنیک است. نیروهای انقلابی از عقب مانده‌گی ایران تحت بهانه‌ی مبارزه با رژیم، دفاع نمی‌کنند و آن را به نفع رشد انقلاب نمی‌دانند. ما، هم سرنگونی رژیم را می‌خواهیم و برای آن مبارزه می‌کنیم و هم رشد علمی و صنعتی ایران را، حتا در زیر حاکمیت رژیم ضد انقلابی اسلامی. به علاوه، مخالفت با دست یابی ایران به تکنولوژی اتمی، قرار گرفتن

در موضع امپریالیسم و صهیونیسم است که هیچ‌گاه، حتا برای یک لحظه هم شده، درکنار مردم ایران و خواسته‌های بنیادی آن قرار نگرفته‌اند. مگر نه این است که هم اکنون سیاست مشترک صهیونیسم-نئو محافظه کاران آمریکا، ایجاد "خاورمیانه بزرگ" به بهانه‌ی استقرار دموکراسی در منطقه است تا از این وسیله برای دست یابی به منابع عظیم انرژی و بازار منطقه حداکثر سود را به دست بیاورند؟! این "دموکراسی خواهان متجاوز" چرا با عربستان سعودی، اردن هاشمی، مصر و شیخ نشینهای جنوب خلیج فارس کاری نداشته و تمرکز خود را روی ایران و سوریه و لبنان قرار داده‌اند؟

برخی از روشن‌فکران غرب زده، امپریالیستهای جهان‌خوار را به ناحق-مدرن خواه و اسلامیهستهای مرتجع را به حق-سرکوب‌گر خوانده و به مدرنیته دل بسته‌اند. غافل از آن‌که بورژوازی انحصارگر امپریالیستی هدف‌اش جهان‌خواری است و نه مدرنیته یا دموکراسی. رشد اسلامیهست در منطقه‌ی خاورمیانه از دست پخته‌های امپریالیستها بود که به خاطر ایجاد حایل سبز بین شوروی سوسیال-امپریالیست و مناطق زیر سلطه‌ی سیاسی امپریالیسم، زمینه را برای روی کار آوردن اسلامیهستها فراهم ساختند.

امپریالیسم و حاکمین اسلامیهست هر دو ضد آزادی و رهایی خلقهای منطقه‌ی خاورمیانه‌اند و ضدانقلاب. مبارزه برای قطع سلطه‌ی آنها از خاورمیانه وظیفه‌ای است انقلابی در جهت استقرار حکومتهای مردم سالار و سوسیالیست، ضمن این که در شرایط کنونی به شکست کشاندن تهاجم امپریالیستی در منطقه و بیرون راندن ارتشهای تجاوزگر، زمینه را برای سرنگون ساختن دولتهای ارتجاعی و واپس‌گرای منطقه، مساعد می‌کند. امپریالیسم بزرگ‌ترین خطر و دشمن مردم خاورمیانه است به ویژه در شرایط کنونی که تهاجم امپریالیستی ادامه یابد. هم‌چنین، سرنگونی رژیم حاکم بر ایران عمده‌ترین وظیفه‌ی نیروهای انقلابی و طبقه‌ی کارگر ایران می‌باشد. در مبارزه‌ای که بین این دو دشمن مردم ایران جریان دارد قرارگرفتن در سمت یکی یا دیگری، به نفع نیروهای انقلابی نیست. لذا نباید در دام سیاستهای اتمی رژیم و یا شانناژ اتمی امپریالیسم افتاد.



تضادهای امپریالیستی شدت می یابند!

سخن گوی وزارت دفاع آمریکا روز چهارشنبه ۱۷ نوامبر اعلام کرد که آماده شدن سیستم دفاع روباتی آمریکا (معروف به جنگ ستاره گان- بولتن نظرات) طبق برنامه پیش می رود و تا آخر امسال ممکن است آماده شود. این اظهاریه پس از آن صورت گرفت که ولادیمیر پوتین برنامه ی تسلیحاتی هسته ای جدید روسیه را اعلام داشت. ریک لیر سخن گوی پنتاگون خاطر نشان ساخت که سیستم دفاع روباتی آمریکا برای حملاتی از دور و از جمله از روسیه و چین طرح ریزی نشده اند (بخوان طرح ریزی شده اند- بولتن نظرات)

بنکت آلیسون در روزنامه ی "اخبار روز سوئد" - ۱۸ نوامبر ۲۰۰۴- نوشت: "اظهاریه ی پوتین نشان از آن دارد که هنوز هم سلاح هسته ای نقشی مرکزی در سیاست جهانی دارد. آمریکا دفاع موشکی خود را می سازد و نوع جدیدی از سلاحهای هسته ای کوچک را که می توانند برای حمله به انبارهای تسلیحاتی در اعماق زمین به کار برده شوند... روسها هم مشغول ساختن موشکی هستند که بتواند از سیستم دفاع موشکی آمریکا عبور کند". بدین ترتیب دو ابرقدرت هسته ای مشغول تکمیل زرادخانه های خویشند و در رقابت بایکدیگر!

میریام راج کومار، محقق مؤسسه ی کارنگی در واشنگتون برای صلح جهان- در گفت و گو با مخبر "اخبار روز سوئد" می گوید: این تلاشها باعث می شوند که قدرتهای هسته ای، درست بودن ممانعت از ساختن سلاحهای هسته ای دیگر کشورها را زیر علامت سوال برده و نفی نمایند. (همان جا)

در آمریکا جو ضد فرانسه و ضد آلمان، به دلیل مخالفت این دو کشور با تهاجم آمریکا به عراق، در حال افزایش است. شیراک رئیس جمهور فرانسه نیز طی سفر کوتاهی به لندن تلاش کرد تا دولت انگلیس را از حمایت از سیاست تجاوزی آمریکا در عراق باز دارد.

رشد سریع اقتصاد چین و احتمال تبدیل آن به قدرت اقتصادی برتر از آمریکا طی دو دهه ی آینده، چین را به رقیب جدی جدیدی تبدیل کرده و از هم اکنون آمریکا می کوشد تا با حفظ مناسباتش با پکن، مانع از به وجود آمدن قطب جدیدی در مقابلش گردد.

"در گرجستان حکومتی طرف دار آمریکا به سرکار آورده شده. در قریزستان آمریکا پایگاه نظامی دارد. روسیه تحت فشار است و این احساس در روسیه موجود است که آمریکا با گامی سنگین خود را وارد منطقه ای می کند که حیطة ی نفوذ روسیه است" (سرمقاله اخبار روز سوئد، ۲۵ نوامبر ۲۰۰۴)

بحران اقتصادی با دامنه‌ی دراز مدت، طی ۳۰ سال اخیر، جهان امپریالیستی را به شدت تکان داده و هنوز راه حلی برای آن پیدا نشده است. آمریکا به مثابه قوی ترین دولت سرمایه داری از نظر اقتصادی، هم اکنون مقروض ترین دولت در جهان است و با بالا رفتن مخارج نظامی اش بیش از پیش مشغول فروش اوراق بها دار دولتی در بازار بین المللی است که ژاپون و چین، عمده ترین خریداران آن اوراق هستند. خود این امر آرایشهای جدیدی را در صف بندیهای کشورهای امپریالیستی به وجود آورده است و اتحادیه‌ی اروپا با عجله مشغول متحد کردن کشورهای اروپایی در این اتحادیه است تا بتواند خود را به صورت ابرقدرت اقتصادی جهان درآورد.

در چنین شرایطی وظیفه‌ی کمونیستها و کلیه‌ی نیروهای دموکرات و صلح دوست و مردم جهان است که در مقابل این تیره شدن فضای سیاسی جهان، پرچم مبارزه علیه تجاوزات امپریالیستی و مشخصا تجاوزات آمریکا به خاورمیانه را برافرازند. این استراتژی تجاوزی را با شکست رو به رو سازند. شکست دگر بار امپریالیسم آمریکا پس از شکست در جنگ ویتنام، گامی است در جهت تضعیف بیشتر آن و مناسب شدن شرایط برای مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر آمریکا برای به زیر کشیدن این غول استثمارگری و ستم‌گری در جهان. در حالی که تماشای گرگ تازیهای این ابرقدرت و یا دامن زدن به سیاست تهاجمی آن، درست فراهم نمودن شرایطی نظیر شرایط اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ در مورد تایید تجاوزات آلمان هیتلری است که جهان را به آتش جنگی خانمان سوز کشید. جنگی که این بار به مراتب خطرناک تر از جنگ جهانی دوم خواهد شد.

* * *

برخی موضع‌گیریهای حزب در سه ماه اخیر:

اطلاعیه مشترک درباره کشتار کارگران نیپال در عراق!

طبق اخبار منتشره اخیرا ۱۲ نفر از کارگران نیپالی که توسط شرکت کاریابی "مورنینگ استار" در اردن به عنوان کارگر ساختمانی استخدام شده و عازم عراق بوده اند در هنگام ورود به این کشور توسط گروهی به نام "انصار سنتی" دزدیده شده و چند روز بعد به قتل می رسند. این کارگران از جمله میلیونها کارگر بی کار و دهقانان فقیر و بی‌زمینی بودند که توسط شرکتهای کاریابی نیپال برای کار در کشورهای مختلف خاورمیانه، اعزام می شوند. این گروه مرتجع که در شقاوت و بی‌رحمی، دست کمی

از نیروهای اشغالگر امپریالیستی و عوامل داخلی آن در عراق ندارند، در اطلاعیه خود اعلام کرده اند "ما حکم خدا را در مورد اینان که بجای خدا بودا را می پرستند و از کشور خود برای جنگ با اسلام و مسلمین و خدمت به یهودیان و مسیحیان آمده بودند، اجرا کردیم..." درحالی که کارگران مقتول توسط شرکت کاریابی "موون لایت" در نپال استخدام و در اختیار شرکت "مورنینگ استار" در اردن قرار داده شده بودند تا برای انجام کارهای ساختمانی به عراق اعزام شوند. عمل بی شرمانه کشتار کارگرانی که برای نجات از گرسنگی خانه و کاشانه خود را رها کرده و برغم دستمزد اندک و دوشیدن شان توسط شرکتهای مختلف، به امید یافتن قوت لایموتی راهی کشورهای دیگر می گردند، جنایتی است ضدبشری که توسط باندهای وابسته به ارتجاع و امپریالیسم صورت می گیرد. به جای مبارزه با حضور و نفوذ امپریالیسم و عوامل داخلی آن که به منظور استثمار و غارت و چپاول منابع طبیعی و استثمار نیروی انسانی این کشور، آن را به جنگ و خونریزی کشانیده اند، با اعلام جنگ مسلمان علیه مسیحی و دامن زدن به جنگ مذاهب، آب به آسیاب امپریالیسم و ارتجاع می ریزند. وظیفه ی کارگران و زحمت کشان و نیروهای انقلابی عراق و کشورهای منطقه است که ضمن افشای ماهیت ارتجاعی جریاناتی نظیر "انصار اسلام" پرچم مبارزه علیه امپریالیسم و رژیمهای سرکوبگر داخلی را در دست گرفته و برای رسیدن به آزادی و جامعه ای عاری از ستم و استثمار و زور و سرکوب، به مبارزه ای متحد دست بزنند.

ماضمن محکوم کردن این اعمال جنایتکارانه علیه کارگران نپال از همه تشکلهای کارگری و احزاب و سازمانهای مدافع کارگران و به ویژه از کارگران مبارز ایران و منطقه و جهان می خواهیم با دست زدن به اقدامات مختلف از تکرار مکرر این گونه جنایات جلوگیری به عمل بیاورند.

نابود باد امپریالیسم، نابود باد سرمایه داری، نابود باد ارتجاع! زنده باد سوسیالیسم!

اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران، حزب رنجبران ایران، سازمان اتحادفدائیان کمونیست، سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر

۲۶ شهریور ماه ۱۳۸۳

*

نبرد زندگی در آزادی با دژخیمان مرگ !

دژخیمان مرگ ، جورج دابلیو بوش را بار دیگر به قدرت رساندند تا جهان خواری

بی چون و چرای آنها را با زور و قلدری تحقق بخشد. اما مردم جهان که این نامزد "دموکراسی" امپریالیستی را بنا بر عمل کرد ۴ ساله اش می شناختند ، به این "دموکراسی" بی چون و چرای آنها را با زور و قلدری تحقق بخشد. اما

مردم جهان که این نامزد "دموکراسی" امپریالیستی را بنا بر عمل کرد ۴ ساله اش می‌شناختند، به این "دموکراسی" که به ضرب توهم پراکنی، تطمیع و خرج میلیاردها دلار خود را عرضه کرده و مرگ‌زا است، خندیدند. برخی از روشن‌فکران لیبرال دموکرات آمریکا خجولانه گفتند: "اگر جهانیان سیاست دولت آمریکا را پس از انتخاب اول بوش به رئیس‌جمهور شدن وی نسبت دادند و با نفرت و استهزاء از او یاد کردند، اما با انتخاب مجدد وی، جهانیان نسبت به آمریکا نفرت پیدا خواهند کرد." آنها فراموش کرده‌اند که این انحصارات بزرگ امپریالیستی هستند که سیاست دولت آمریکا را در صدواندی سال گذشته تعیین کرده‌اند و نه مردم آمریکا. و نفرت جهانیان از این سیاست امپریالیستی پیوسته در چهارگوشه‌ی جهان در شعار "یانکی گوهوم" تبلور یافته و فریاد زده شده است و باید به دنبال علت این سیاستها گشت و نه در معلولها خود را گم کرد!

پس از انتخاب مجدد بوش، حمله به شهر مقاوم فلوجه در عراق آغاز شد. آواره‌گان مرد بین ۱۵ تا ۶۵ سال دستگیر و بازداشت شدند. بقیه‌ی مردم شهر، قهرمانانه در برابر حمله به شهر مقاومت کرده و با دادن هزاران جان باخته و زخمی و تحمل خرابیهای عظیم ناشی از حملات هوایی و توپخانه‌ی ارتشهای متجاوز امپریالیستی به دفاع از آزادی خود برخاستند که یادآور مقاومت‌های مردمی علیه تهاجم نازیستی و فاشیستی به شوروی و چین، تجاوز امپریالیستی آمریکا به ویتنام و... می‌باشد. نبرد مرگ با زنده‌گی ادامه دارد. دژخیمان مرگ که می‌خواستند عراق را چند روزه تصرف کنند و پایان جنگ را اعلام نمایند، علیرغم کشتن بیش از ۱۰۰ هزار مردم بی دفاع و ویران کردن اکثر شهرهای عراق، در باتلاق این جنگ نابرابر ولی تمام عیار گیرکرده‌اند و با توسل به خون‌ریزی و شقاوت، مذبحخانه تلاش می‌کنند تا به هدف خود برسند.

جنگ نابرابر دیگری نیز کمی آن طرف‌تر به مدت بیش از ۶۰ سال است که در فلسطین جریان دارد. دژخیمان مرگ در اسرائیل که در عطش اشغال‌گری می‌سوزند، قبل از آن که یاسر عرفات رهبر جنبش ملی فلسطین طی ۴۰ سال اخیر و عملاً زندانی رژیم صهیونیستی در ۳ سال گذشته در رام‌الله، فوت کند و برای معالجه به پاریس برده شود، مرگ حتمی او را اعلام کردند و پس از مرگ وی هم‌راه با متحدین بین‌المللی امپریالیست‌شان، اعلام کردند که دیگر زمینه برای مذاکره و پایان دادن مخاصمات بین دولت اسرائیل و فلسطینها فراهم شده است که خود نشان‌دهنده‌ی مقاومت عرفات در برابر تجاوز صهیونیستها می‌باشد. آنها همانند متحدین نئومحافظه کار

آمریکائی‌شان، در صدد تحمیل دولتی وابسته و نوکرمآب از قماش دولت حامد کرزای در افغانستان و ایاد علاوی در عراق، در فلسطین هستند. اما رفتار آنها و از جمله ممانعت از دفن یاسر عرفات در مسجد الاقصی، به بهانه‌ی این که "بیت المقدس محل دفن پادشاهان یهودی است و این شهر متعلق به قوم یهود"، نشان دادند که نقشه‌ی الحاق بخش هر اندازه بزرگی از خاک فلسطین به اسرائیل را در سر می‌پرورانند، امری که هرگز مورد قبول مردم مبارز فلسطین نخواهد شد.

مخالفت و مبارزه با این جهان‌گشایی امپریالیستی-صهیونیستی، وظیفه‌ای انقلابی است که کلیه‌ی احزاب و سازمانها و شخصیت‌های انقلابی و دموکرات، به ویژه در خاورمیانه، باید اتخاذ کنند. رهایی کارگران و زحمت‌کشان و ملت‌های تحت ستم در این منطقه، بدون چنین مبارزه‌ای حرف مفت باقی خواهد ماند. چرا که با دست امپریالیسم و صهیونیسم چنین رهایی هرگز میسر نبوده و نیست. اما عوامل امپریالیسم و اکثر جناح‌های بورژوازی و بخشی از خرده‌بورژوازی فرصت طلب، از جمله در ایران، به سیاست تهاجمی ضدانقلاب جهانی گرویده‌اند! این مواضع ارتجاعی و مردم‌فروشانه، جز تسلیم طلبی در برابر امپریالیسم و صهیونیسم معنایی ندارد و باید شدیداً مورد نقد و طرد قرار گیرند.

مقاومت و مبارزه‌ی مردم عراق در برابر تجاوز امپریالیستی، یک بار دیگر نشان می‌دهد که گرچه امپریالیسم از نظر تاکتیکی ببر واقعی است اما از نظر استراتژیکی بیری کاغذی است و با مبارزه تا به آخر علیه تجاوز آن، می‌توان ارتش‌های امپریالیستی را از منطقه بیرون راند و شکست سخت دیگری را بر آنان تحمیل نمود. پس برای پیروزی در این مبارزه تاریخ ساز در خاورمیانه باید متحداً به پا خیزیم!

۱۲ آبان ۱۳۸۳ - حزب رنجبران ایران

*

خود را برای مبارزه‌ای طولانی آماده کنیم!

(به مناسبت سال‌گرد کشتار ۱۶ آذر ۱۳۳۲)

بزودی ۱۶ آذر، روز کشتار بی‌رحمانه‌ی سه دانش‌جوی دانشکده‌ی فنی توسط نیروهای مسلح فرماندار نظامی تهران، در اعتراض به سفر نیکسون نماینده‌ی امپریالیسم کودتاگر آمریکا، فرا می‌رسد. طی نیم قرن گذشته مداخلات امپریالیستها در ایران لحظه‌ای قطع نشده است. زیرا ایران کشوری است غنی از نظر منابع زیر زمینی، نیروی کار ارزان،

بازای وسیع و چهار راه ورود به آسیای میانه و غیره. رژیمهای حاکم نیز طی این مدت یا نظیر رژیم شاه نوکر بی قید و شرط آمریکا بوده و یا اساساً دست در دست امپریالیستهای اروپا و ژاپون و درخفا آمریکا (رژیم جمهوری اسلامی) عمل کرده، اما پیوسته به سرکوب مردم پرداخته و تا آن جا که در توان داشته اند به غارت هستی مردم و منابع کشور پرداخته اند.

دانشجویان طی نیم قرن گذشته، مبارزه برای استقرار آزادی در ایران را هرگز رها نکرده و در این راه جان باخته، زندانی شده، شکنجه فراوانی را تحمل کرده و از دانش گاه اخراج شده اند.

محیط علمی دانش گاه، هیچ گاه سرسازش با دیکتاتورها و مرتجعین کوراندیش نداشته و علیرغم سرکوبهای وحشیانه، دانش گاههای ایران به مثاله یکی از مراکز مقاومت و مبارزه پیوسته پابرجا بوده اند. دانشجویان شاخکهای حساس جنبش توده های مردم بوده و معضلات جامعه سریعاً انعکاس خود را در دانش گاهها یافته اند.

اما چرا باوجود این همه مبارزه، دانشجویان نتوانسته اند در عرصه ی خواسته های دموکراتیک و از جمله در رابطه با خودشان، به موفقیت های چشم گیری برسند؟ سه علت اساسی را می توان در این رابطه ذکر کرد: ۱) وجود دشمنان داخلی و خارجی به شدت سرکوب گر که حاضر به قبول کوچک ترین حقوق مردم و دانشجویان نیستند؛ ۲) عدم یک پارچه گی مبارزاتی در صفوف دانشجویان و تلاش رژیم در ایجاد تفرقه در بین آنان؛ ۳) عدم پیوند فشرده ی آنان با جنبشهای کارگران و زحمت کشان.

ناگفته پیداست که هر سه ی این مشکلات، تنها طی مبارزه ای دراز مدت قابل حل اند. موضع و عمل کرد دانشجویان در کلیت خود به دلیل نامشخص بودن وضعیت طبقاتی شان به هنگام تحصیل، شرکت ناپیگیری در مبارزات مردم از خود نشان داده و اکثریت عظیم بیش از ۶۰ تا ۷۰٪ از آنها حتا در مبارزات دانشجویی شرکت نمی کنند. هرچند که به دلیل وابسته گی طبقاتی شان به اقشار متوسط و بالای جامعه، پیوندی طبیعی با کارگران و زحمت کشان نداشته و برای ایجاد چنین پیوندی باید راههای پُریچ و خمی را طی کنند. به همین علل تلاشهای جانانه ی دانشجویان آگاه و مبارز به تنهایی، کافی برای ایجاد تغییر اوضاع به سود توده های مردم، نمی باشد.

ضروری است دانشجویان با جمع بندی از گذشته ی پرافتخار مبارزاتی شان، از یک سو برای دفاع از منافع صنفی و سیاسی خود هرچه بیشتر متشکل شوند و از سوی دیگر از طریق شرکت در مبارزات کارگران و زحمت کشان و پیوستن به صف کمونیستهای راستین برای ایجاد تغییری بنیادی در جامعه جهت از بین بردن استثمار و ستم طبقاتی، تلاش کنند و خود را در سراب تغییر قانون اساسی از طریق رفراendum و غیره سرگرم ننمایند.

پیش بُرد هر حرکت مشخص مطالباتی و یا دموکراتیک و ضد رژیم، باید براساس چنین دیدی انجام پذیرد، تا در این مبارزات موفقیت‌های نسبی به دست آمده و حرکت آنها هربار پُر توان تر به پیش برود. لذا سال گرد ۱۶ آذر امسال را باید با خواسته های صنفی و دموکراتیک و از جمله آزادی بی قید و شرط دانش جویان زندانی و کلیه ی زندانیان سیاسی، جدایی دین از دولت، رسیدگی به ثروت کلیه مسئولین، کوتاه کردن دست مذهب از مداخله در امور زنان، پرداخت حقوقهای معوقه کارگران، افشای سیاست رژیم در استخدام موقت و بی کار سازی کارگران، مبارزه علیه دخالت امپریالیستها در امور داخلی ایران و غیره، پیش ببرند.

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی ایران!

دست امپریالیستها از دخالت در امور خاورمیانه و ایران کوتاه!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

چاره ی رنجبران وحدت و تشکیلات است!

حزب رنجبران ایران - ۱۱ آذر ۱۳۸۳

* * *

گزارش فشرده‌ای از نشست چهارم "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ" (۱۳ تا ۱۴ نوامبر ۲۰۰۴)

نشست سالانه ی "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ" طبق برنامه ی شورای هماهنگی آن، برگزار شد. ابتدا گزارش شورای هماهنگی در زمینه های مختلف طرح و مورد بحث قرار گرفت که بخش عمده ی جلسه را به خود اختصاص داد. در میان گزارشها، گزارش تشکیلاتی به عمده ترین مسئله ی مورد بحث تبدیل شد. نقطه ی مرکزی این بحث، عدم همکاری جدی برخی تشکلهای از سطح شورای هماهنگی گرفته تا سطح کار و سازماندهی در واحدها، بود. این تشکلهای اهتمام لازم را به بسط و گسترش "اتحاد..." نداده و حتا بعضا به آن به مثابه تشکلی در میان انبوه تشکلهای دیگر نگریستند و وزنه ای در حد شایسته به آن، به خاطر در بُر گرفتن مجموعه ای از تشکلهای، ندادند. درحالی که در نشست سوم با تصویب پلاتفرم وحدت، و قول و تعهدهایی که داده شد، انتظار آن می رفت که نیروها و افراد شرکت کننده در این "اتحاد..." با تمام وجود برای پیاده کردن مصوبات آن نشست اقدام کرده و در عمل نشان دهند که به تعهدات

خود، اعم از "کمونیستی و یا چپ"، پای بند بوده و مبارزه ی طبقاتی و سیاسی پرولتاریا را با تمام اهمیت و جدی بودنش، مد نظر دارند و برای پیش برد آن در حد توافقات، تلاش می کنند.

این امر نشان می دهد که علیرغم دست یابی نشست سوم به پلاتفرم مشترک، اما برخی از تشکلهای موجود نه با اعتقاد به رای اکثریت در آن نشست، بلکه در شرایطی که بیش از هر زمان دیگر روشن شده است که عدم پیش رفت جنبش کارگری متشکل، از جمله ناشی از فرقه گرایی عمیق در صنف نیروهای مدعی کمونیسم است بازهم نظر خود را پیش می برند. این تشکلهای هر کدام، علیرغم جدایی از توده های کارگر و زحمت کش و عدم توانایی در هدایت مبارزات کارگران و زحمت کشان و جنبشهای توده ای، بیش از پیش به تقدیس فرقه گرایی و فرد گرایی کشانده شده و ادعاهای گروهی و بعضاً فردی را بر نظر جمعی و کار مشترک جمعی، ترجیح داده و از واقعیات مربوط به مبارزه طبقاتی فاصله گرفته اند. چنین مواضعی ربطی به طبقه ی کارگر و مبارزات آن نداشته و نشان گر این است که ایدئولوژی و سبک کار خرده بورژوازی در درون نیروهای مدعی کمونیسم، به شدت اخلاص می کند!

حزب رنجبران ایران از ابتدای شروع فعالیت برای وحدت نیروها و افراد کمونیست (چهار سال پیش)، با خط مشی ایجاد تشکیلاتی جبهه گونه، آن هم از کسانی که مدعی اند کمونیست بوه و در خدمت آمال طبقه کارگر مبارزه می کنند، مخالفت کرده و از کلیه ی تشکلهای و افراد شرکت کننده در نشستها درخواست نمود تا برای وحدتی جدی و مسئول تلاش کرده و مبارزه ای قاطع را علیه سکتاریسم تشکیلاتی به پیش ببرند. اما با توجه به جو موجود در نشست چهارم، توسط نماینده اش در نشست، اعلام کرد که در شرایط فعلی و برای حل مسایل بزرگ تر، ضروری است حداقل به وظایف مشخص کوچکی که در چارچوب "اتحاد..." فعلاً مطرح هستند، جواب داده و همه صمیمانه در پیش بردن این وظایف فعالیت کنیم تا هم بی اعتمادیها از بین بروند و هم شرایط را برای وحدت نظری و خدمت به جلو جبهه ی مبارزاتی کارگران و زحمت کشان، فراهم سازیم.

گرچه با انتقاد از خود برخی از تشکلهای، جو متشنج اولیه ی جلسه، بهبود یافته و شورای هماهنگی جدیدی انتخاب شده و هیئت تحریریه ی نشریه ی "اتحاد" معین شد، در حالی که در ابتدای تشکیل نشست، امید چندانی به ادامه کاری آن نمی رفت، اما با تمرکزی که در زمینه ی شرکت تعداد قابل ملاحظه ای از افراد در هیئت تحریریه ی "اتحاد" و یا همکاری با آن، صورت گرفت، فعالیتهای "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ" به احتمال زیاد از حیثه ی عملی و سازماندهی مبارزات مشخص، بیشتر به سوی فعالیت و مبارزات نظری کشیده خواهد شد.

به طور کلی می‌توان گفت که در سال گذشته "اتحاد..." به جای حرکت به پیش، با مشکلات درونی درگیر شد. به امید این که در دوره ی جدید بتواند در وحدت بخشیدن به صفوف پراکنده ی کمونیستها و خدمت به جنبش کارگران و زحمت کشان، گامی به پیش بگذارد.

* * *

"تئوری" در خدمت مشاطه‌گری امپریالیسم!

این روزها، مردم جهان به طور عام و مردم کشورهای امپریالیستی درگیر درجنگ تجاوزکارانه به عراق به طور اخص، می‌دانند که این تجاوز نه به خاطر وجود سلاحهای کشتارجمعی و یا رابطه ی رژیم صدام حسین بالقاعده، بلکه درچارچوب استراتژی مشترک نئومحافظه کاران حاکم بر آمریکا و صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل، با دو هدف مشخص زیر، صورت گرفته است:

(۱) دست گذاشتن روی ذخایر عظیم نفتی و ایجاد "پایگاه بنزین گیری" از آن، جهت سلطه بر کل میدانهای نفت و گاز "خاورمیانه بزرگ" و خدمت به تحقق امپراتوری جهانی سرمایه به رهبری آمریکا؛

(۲) تضعیف مخالفت و مقاومت مردم و برخی از کشورهای عرب، در مقابله با اسرائیل و تقویت موقعیت آن با گسترش خاک اسرائیل تا تحقق "اسرائیل بزرگ" از طریق دست اندازی به کشورهای منطقه.

این روزها، مردم جهان به طور عام و مردم کشورهای تحت سلطه و عقب مانده در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به طور اخص، می‌دانند که تنها در بیش از یک قرن گذشته چهار نسل از پدران و مادران ما در کشورهای جهان سوم، باغول امپریالیسم که مدافع مشتی انحصارات بزرگ مالی است، نبرد مرگ و زنده گی بزرگ و تاریخ سازی را برای درهم شکستن استعمار و کسب استقلال و آزادی خویش پیش برده و قربانیان فراوانی در ابعاد دهه‌های میلیونی را متحمل شده اند.

امپریالیسم با سرکوب و تجاوز نظامی، به راه انداختن دهها کودتای خونین و حمایت از مرتجع ترین جناحهای ارتجاعی و مزدور در کشورهای جهان سوم، به غارت منابع طبیعی و استثمار بی رحمانه ی نیروی کار ارزان این کشورها پرداخته، فقر عظیمی را به وجود آورده و چنان شکافی بین جهان ثروت و جهان فقر ایجاد کرده که جز از طریق به زانو درآوردن امپریالیسم، قابل پُرشدن و ترمیم نیست.

کسی که به این واقعیت هزاران بار اثبات شده احترام نگذارد و هم صدا با نئومحافظه کاران فاشیست مسلک آمریکا و هم دست صهیونیست آنها در اسرائیل، امپریالیسم را آزادی بخش و دموکرات قلمداد کند، یا آگاهانه مشاطه‌گری نظام امپریالیستی را به عهده دارد و یا به احتمال ضعیف ناآگاهانه و به مثابه برده ای است که

نسبت به "ولی نعمت" خود عشق می ورزد و این را عین آزادی خود تلقی می کند! امروز مردم کشورهای تحت سلطه و عقب مانده می دانند که امپریالیسم نقش قاطعی در تحمیل حکومت‌های ارتجاعی به کشورهایشان داشته و چه تحت نظام نیمه مستعمره-نیمه فئودال و چه تحت نظام سرمایه داری وابسته، حاکمان این کشورها بزرگ ترین تجاوزات و قساوتها را نسبت به مردم کشورخودی انجام داده و حتا نسبت به بورژوازی در اپوزیسیون نیز ملایمتی نشان نداده و بعضا به سرکوب آن پرداخته است. امروز نیروهای سیاسی آگاه کشورهای تحت سلطه و عقب مانده می دانند که با جهانی شدن هرچه بیشتر سرمایه، میدان فعالیت برای سرمایه های متوسط و کوچک ملی، بیش از پیش تنگ شده و رشد این سرمایه ها جز در پذیرش طوق برده گی سرمایه های بزرگ فراملی، ممکن نیست و اگر روزی سرمایه های متوسط ملی به برکت وجود قطب نیرومند سوسیالیستی تا حد معینی می توانستند در برابر امپریالیسم بایستند، امروز دیگر تاب و توان چنین مقاومتی را به میزان زیادی ازدست داده و به شدت تضعیف شده اند. آنها مجبورند از مراکز بزرگ مالی جهان سرمایه داری نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و غیره دستور گرفته و هرگونه سرپیچی از این دستورات به تحریم اقتصادی و تسلیم آنها منجر می شود. در مورد دولتهای "خاطی" هم این کار تا حد محاصره ی اقتصادی و تجاوز نظامی، پیش می رود. عمل کرد امپریالیسم، بورژوازی و مرتجعین کشورهای افغانستان، ایران و عراق آینه ای است تمام نما از آن چه که در فوق مطرح ساختیم.

با گذار سرمایه داری به مرحله ی امپریالیسم در اوایل قرن گذشته و رشد آن به فزاینده تر امپریالیسم فراملی ها در ربع آخر آن قرن و در شرایط شکست موقت سوسیالیسم و نیز پراکنده گی پرولتاریای متشکل در کشورهای جهان سوم، دیگر صحبت کردن از وجود بورژوازی دموکراتیک، نشناختن ماهیت انحصارطلبانه ی سرمایه است که سلطه گیری اساس آن است. بورژوازی زمانی که از ایده های دموکراتیک دفاع می کرد یا خود تحت سلطه ی فئودالیسم بود و یا در برابر خود، جنبش کارگری قوی و پرنفوذی را می یافت که در صنف اول مبارزه قرار داشت و او برای حفظ موقعیت خود مجبور به دفاع از آن ایده ها بود. اما بورژوازی به محض این که در هر کشور به قدرت رسید، سلطه گیری را پیشه خود کرد. از آن تاریخ دفاع از دموکراسی به عهده ی طبقه ی کارگر افتاد که رهایی خود و تمامی جهان از زیر سلطه ی سرمایه را خواستار بود.

بدین ترتیب، کسی که در عصر امپریالیسم فراملی ها در کشورهای جهان سوم، از بورژوازی انحصارگر امپریالیست انتظار استقرار دموکراسی را در این کشورها داشته باشد، نه درک درستی از عمل کرد امپریالیسم فراملی ها دارد که هدفش نه آزادی ملل، بلکه

به بندکشیدن ملل است و حتا نه ماهیت بورژوازی انحصارطلب کشورهای جهان سومی را اعم از حاکم یا در اپوزیسیون عمیقا شناخته است. کجاست آن بورژوازی دموکراتیک ایرانی که حاضر باشد بی قید و شرط از منافع کارگران و زحمت کشان، حقوق ملل تحت ستم و حقوق زنان، دفاع نماید و حق آنها را برای تشکل یابی صنفی و سیاسی و انتخاب سرنوشت خویش، به رسمیت بشناسد؟

حال ببینیم آقای حجت برزگر از "اتحادیه ی سوسیالیستها" چه درکی از امپریالیسم و بورژوازی کشورهای تحت سلطه ارائه می دهد. او طی مقاله ای به نام " استبداد - دیکتاتوری و دموکراسی - دیکتاتوری" (۸ مهرماه ۱۳۸۳) می نویسد:

"آیا دولت موقت عراق، بدون اعمال دیکتاتوری یعنی سرکوب مرتجعین توسط دولت موقت عراق و متحدین بین المللی آنها در عراق که بعد از سرنگونی رژیم بعث عراق فعال و مشغول کشت و کشتار مردم هستند و علیه دموکراسی برخاستند، می تواند حتا چند روز هم سرپا بایستد؟ آیا اعمال این دیکتاتوری علیه طبقه کارگر و زحمت کش است یا برعکس؟..." "درعراق کدام طرف از نیروهای درگیر در جنگ فعلی "ارتجاعی" عمل می کند و کدام طرف علیه ارتجاع است؟..." "آیا پاسداری از دموکراسی، سوسیالیسم و کمونیسم نیازمند دیکتاتوری علیه مرتجعین و غارتگران نیست؟..." "جنگ و یا مبارزه فعلی در عراق نیز مبارزه طبقاتی است، از یک طرف مستبدین و مرتجعین و در طرف دیگر علیه استبداد و ارتجاع قرار دارد..." "بنابراین مقصر وضعیت کنونی عراق نیروهای متحد بین المللی نیستند که رژیم استبدادی جنایتکار و غارتگر عراق را سرنگون کردند، بلکه این رژیم سابق عراق یعنی حزب ارتجاعی بعث بوده است" (ص ۵ و ۶)

دولت موقت عراق، دولتی است دست نشانده ی متجاوزین امپریالیست و مشخصا آمریکا. این دولت اساسا از سه جناح: وابسته به امپریالیسم و جیره خوار"سیا" یا اتلیجنت سرویس انگلیس، وابسته به جمهوری اسلامی و ناسیونال ارتجاعیون کرد که سابقه ی هم کاری آنها با امپریالیسم و صهیونیسم به بیش از ۴۰ سال پیش برمی گردد و بالاخره مشتی رویزیونیست تا دیروز نوکر سوسیال-امپریالیسم و امروز پای بوس امپریالیسم، تشکیل شده است. حال آقای برزگر با کدام تحلیل و جسارت:

(۱) این دولت موقت را جزو بورژوازی "دموکراتیک" جا می زند که هنرشان تبدیل رژیم سکولار سابق به رژیمی تقریبا مذهبی است که هم اکنون در مناطق شیعه نشین که بیش از نیمی از جمعیت عراق را تشکیل می دهند، مذهبیون دست باز دارند و مردم را به اسارت مذهب شیعه در می آورند! ؛

(۲) براساس کدام اطلاعات، تمامی رزمنده گان عراقی را مرتجع خطاب کرده و سرکوب آنها را توسط ارتش متجاوز امپریالیستی خواستار است ؟ درحالی که این ارتشها ، تا به حال از هوا و زمین ، مردم بی گناه را به گلوله بسته و کودکان و زنان را قتل عام

می‌کنند و در عرض ۱،۵ سال تحمیل جنگ به مردم عراق، بیش از ۱۰۰ هزار نفر کشته شده و شاید بیش از آن رقم نیز زخمی و معلول گشته‌اند؟ چرا به این کشتار بربرمنشانه‌ی "متحدین بین‌المللی" (که اسم آنها را نیز نمی‌برد!) که در واقع "اربابان بین‌المللی" دولت منحن موقت عراق می‌باشند، اشاره‌ای نمی‌شود؟ -آن‌هم از جانب کسی که خود را ضد دیکتاتورها و مستبدین معرفی کرده و برای سوسیالیسم و کمونیسم "سینه‌چاک می‌دهد!- این چه دولت موقتی است که پس از سرنگونی رژیم سابق، بدون حمایت صد در صد نیروهای اشغال‌گر، حتا یک روزهم قابل دوام نیست؟ آیا بیش از ۱۰ سال محاصره‌ی اقتصادی عراق که به تلف شدن بیش از نیم میلیون کودک انجامید و یا عمل کرد نیروهای اشغال‌گر در زندان ابوغریب و کلا عراق و اخیرا در فلوجه، نشانی از دموکراسی‌خواهی برچهره دارد؟ خلاصه کردن تمام مقاومتها و مبارزات مردم عراق در عملیات تروریستی برخی از گروههای ارتجاعی اسلامی که معلوم نیست از کدام منبع ارتجاعی بین‌المللی تغذیه می‌شوند، جز برای تخطئه‌ی مبارزات مردم عراق نیست؟ جالب است که در لغتنامه‌ی سیاسی آقای بزرگ‌امپریالیسم وجود ندارد!

۳) دولت پوشالی عراق و جیره خوار ارتش متجاوز امپریالیستی چه گلی بر سر طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان عراق زده و از کدام حق آنها دفاع کرده، جلو کدام بی‌کاریها را گرفته و کدام قانون مدافع طبقه‌ی کارگر را حتا در ظاهر به تصویب رسانده که مقاومت مبارزین عراقی علیه ارتشهای متجاوز به ضرر طبقه‌ی کارگر عراق می‌تواند باشد؟

۴) این درست است که "پاسداری از دموکراسی، سوسیالیسم و کمونیسم نیازمند دیکتاتوری علیه مرتجعین و غارتگران است". اما سوال این است که مرتجع و غارتگر کیست؟ استقرار دموکراسی و آزادی تنها و تنها زمانی معنا دارد که به دست مردم هر کشور بدون دخالت خارجی و بدون فشار نیروهای مسلح ارتجاعی داخلی باشد. به این مفهوم "آزادی گرفتنی است نه دادنی!" به علاوه دموکراسی، درکجای جهان، توسط ارتشهای متجاوز استعماری و امپریالیستی برقرار شده که عراق دومین باشد؟ آیا دموکراسی بار طبقاتی ندارد و هر طبقه‌ای دموکراسی را به نفع خود تعبیر و تفسیر نکرده و مخالفین اش را سرکوب نمی‌نماید؟ دموکراسی امپریالیستی در کشورهای جهان سومی از چه قماش است؟

در عراق بیرون راندن ارتشهای اشغال‌گر امپریالیستی و به دست گرفتن قدرت توسط طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان به رهبری کمونیستها، تنها راه برای استقرار دموکراسی و سوسیالیسم است. آیا دولت موقت عراق کوچک‌ترین اعتراضی به کشتار زنان و کودکان و پیرمردان با بمبهای شیمیایی در فلوجه کرد، یا خود سینه‌چلو داد و هم راه ارتش متجاوزین به فلوجه حمله کرد؟ آیا همه‌ی مردم فلوجه مرتجع بودند که چنان

سبعانه مورد حمله و کشتار قرار گرفتند؟ عدم حضور جدی و سازمان یافته ی طبقه ی کارگر در جنگ آزادی بخش کنونی، باعث خواهد شد که ابتکار عمل بیشتر به دست نیروهای مقاومت خرده بورژوازی و بورژوازی افتاده و امر رهایی طبقه ی کارگر به آینده ی دورتری محول گردد. اما به فرض سرکوب مبارزین عراق و پیروزی ارتش متجاوز، با روی کار آمدن دولتی تاخرخره وابسته و نیروهای مذهبی، مبارزه ی طبقه ی کارگر هزاربار سخت تر خواهد شد.

۵) امپریالیسم آمریکا درچارچوب استراتژی خود دایر بر ایجاد امپراتوری جهانی سرمایه، احتیاج دارد که مناطق نفت خیز خاورمیانه را به زیر سلطه ی خود درآورد و لذا با درست کردن بهانه ای که تمام مردم جهان دروغ بودن آن را می دانند به عراق حمله کرده و این کشور را به ویرانه ای تبدیل نموده و لذا مقصر و جنایت کار اصلی در به وجود آمدن وضع فعلی است و نه رژیم بعث، علیرغم جنایاتی که آن رژیم در حق مردم عراق اعمال نمود. به علاوه سرنگون ساختن رژیم بعث هم باید توسط مردم عراق صورت می گرفت و نه ارتش آمریکا و انگلیس. مقصر دانستن رژیم بعث و دموکرات خواندن امپریالیستها چه هدفی جز مشاطه گری امپریالیسم دارد؟

آقای برزگر از در عقب وارد شده تا به ستایش از تجاوزگری امپریالیسم و صهیونیسم درخاورمیانه پرداخته و توجیه تئوریک نیز برای آن درست کرده است. او در این کارزار تنها نیست و بخش قابل ملاحظه ای از بورژوازی و خرده بورژوازی ایران که در اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی هستند، از حمله ی آمریکا به افغانستان و عراق پشتیبانی کردند و هم اکنون نیز روزشماری می کنند تا زمینه ای فراهم شود و آمریکا به ایران حمله کند تا آقایان نیز دولت موقت ایران را بپا دارند و بر دریای خون ریخته شده ناشی از این حمله به پای کوبی بپردازند و بورژوازی "دموکرات" را با سلام و صلوات و تکیه به "آرای عمومی" سرکار آورده و خود نیز سهمی در دولت آن داشته باشند! او ظاهرا پرچم دفاع از مارکسیسم را برداشته، اما مواضعی که ارائه می دهد در تناقضی آشکار با آموزشهای مارکسیسم قرار دارد. او از یک سو می نویسد: "احزاب و سازمانهای بورژوازی برای فریفتن مردم درست آن روی سکه "دیکتاتوری" یعنی دموکراسی را بنفع خود تبلیغ می کنند" و از سوی دیگر اضافه می کند: "اگر همه احزاب، سازمانها و سایر تشکلهای سیاسی... اصل پایه ای دموکراسی یعنی تبعیت اقلیت از اکثریت را بپذیرند... هیچ نیروی ارتجاعی نخواهد توانست براکثریت جامعه زورگویی کند و ابراز قدرت نماید" (همانجا ص ۳).

اگر آقای برزگر مارکسیسم را قبول داشته باشد، باید بپذیرد که حاکمیت طبقاتی متکی بر دیکتاتوری طبقاتی است و همان طور که خودش می گوید دموکراسی را برای فریفتن به خورد مردم می دهد و چون طبقات استثمارگر حاکم مشت کوچکی از جامعه را تشکیل می دهند پس اصل پایه ای دموکراسی آنها "تبعیت اکثریت از اقلیت" است و آنها

به همین علت هرگز زیر بار نظر اکثریت جامعه نرفته اند. اگر غیر از این بود که می بایستی در اکثر کشورهای که انتخابات پارلمانتاریستی را اجرا می کنند، طبقه ی کارگر و زحمت کشان می بایستی قدرت را به دست می آوردند؟ لذا تمامی صحبت بر سر همین "اگر" است که بورژوازی از پذیرش آن سرباز می زند، هرچند که در ظاهر امر آن را قبول دارد! و حيله گری آن نیز در همین کارهایش نهفته است.

بورژوازی در مراحل مختلف حیاتش و به نسبت شرایط، از دموکراسی یا دیکتاتوری طبقاتی اش - و به ویژه دیکتاتوری - به حدوفور استفاده کرده است. ظاهراً انتخاباتی برقرار می شود و همیشه هم بورژوازی برنده است (البته با "رای" اکثریت!) و سپس این پارلمانها که ظاهراً "تأمینده ی" مردم اند، ارتشهای استعماری شان را به چهارگوشه ی جهان می فرستند (نظیر انگلیس، فرانسه، هلند و...) و مردمان بومی را قتل عام می کنند و قرنهای بر آنان حکومت می رانند. هیتلر هم در انتخابات پارلمانی برنده شد و وحشیانه ترین جنگ جهانی را به راه انداخت. آیا این مثالها کافی نیستند که نشان بدهند دموکراسی بورژوایی بدون قید و شرط در خدمت دیکتاتوری آن است؟

آقای برزگر شاهد آن بوده است که در سوئد که ظاهراً یکی از دموکراسیهای نوع ویرینی جهان سرمایه داری است و حتا دولت در آن، اساساً توسط سوسیال دموکراتها اداره می شود و حزب سوسیال دموکرات در ائتلاف با دو حزب چپ و سبز در پارلمان - البته بدون شرکت دادن آنها در دولت - اکثریت را دارد و با وجودی که حزب چپ برنامه ای کاملاً رفرمیستی داشته و سالهاست که پرچم کمونیسم را به دور انداخته است، به صرف این که رهبر این حزب - لارش ثولی - ادعا کرده است که او کمونیست است، فریاد: یا توبه یا قطع هم کاری از جانب رهبرانی از حزب سوسیال دموکرات بلند شده و چنان فشاری بر این حزب وارد آمده که در آستانه ی انشعاب قرار گرفته است.

بنابراین، ادعای این که با پذیرش "اصل پایه ای دموکراسی یعنی تبعیت اقلیت از اکثریت زورگویی در جامعه از بین می رود" کاملاً بی بنیاد است، زیرا در تمام کشورهای امپریالیستی و مشخصاً در آمریکا این اصل پذیرفته شده است. اما حتا تا دهه ی ۱۹۷۰، سیاهان در ردیف انسانهای درجه دوم به حساب می آمدند! لذا اصل پایه ای دموکراسی ورد زبان صاحب نظران بورژوازی در عمل "تبعیت اکثریت جامعه از طبقه ی اقلیت حاکم" است که تا به امروز معنا داشته و به اجرا درآمده است!

برزگر می گوید: " برقراری دموکراسی پرولتری از مجرای دموکراسی بورژوایی می گذرد" و در " مبارزه علیه نظام سرمایه داری استبدادی و ارتجاعی، بورژوا دموکراتها نیز نقش دارند..." طبقه کارگر و طبقه بورژوا دموکرات (توجه کنید که به لطف ایشان، یک طبقه ی جدید هم به خیل طبقت اضافه شد! - ن) می توانند در این عرصه از مبارزه که دارای دشمن مشترک هستند، با ایجاد "اتحاد" حول مطالبات مشخص سیاسی، اقتصادی،

اجتماعی علیه نظام سرمایه داری استبدادی و ارتجاعی مبارزه کنند" (ص ۲ و ۴) و بالاخره این "طبقه ی جدید" لقب انقلابی هم از ایشان می گیرد: "دیکتاتوری بورژوازی انقلابی، یعنی بورژوازی به این نتیجه رسیده است که نظام استبدادی سد راه رشد اقتصادی است" (ص ۶) پس پیش به سوی روی کار آوردن این "بورژوازی انقلابی" و تبدیل طبقه ی کارگر به گوشت دم توپ آن! تا بعدا به لطف دموکراسی بورژوایی به دموکراسی پرولتری برسیم!

در بالا اشاره کردیم که بورژوازی زمانی انقلابی بود که علیه فئودالیسم می جنگید و پس از کسب قدرت، ضدانقلابی عمل می کند. در عصر امپریالیسم فراملی ها که مسئله ی ماندن یا نماندن در قدرت برای بورژوازی در سطحی جهانی مطرح است صحبت از بورژوازی انقلابی کردن، ندیدن سیرتکاملی بورژوازی است. تضادی که در درون بورژوازی بین اقشار مختلف آن مطرح است تضادی است به خاطر کسب یا حفظ منافع خود و پرچم دموکراسی خواهی آنان همان قدر ارزش دارد که پرچم دموکراسی خواهی آقای خاتمی که چیزی جز فروش دموکراسی برای حفظ موقعیت خویش نبود! سخن کوتاه! آنچه که در نظام انتخاباتی جوامع سرمایه داری صورت می گیرد، کاریکاتوری است از اجرای اصل تبعیت اقلیت از اکثریت. بورژوازی برای تداوم بخشیدن به حاکمیت خویش در شرایط فشار از سوی مردم، احزاب مختلف بورژوایی را سازمان داده که نه در محتوا بلکه در شکل در پیش بردن این نظام استثماری، تفاوتی باهم دارند. وظیفه ی این احزاب به طورعمده عبارت است از تفرقه اندازی در صفوف مردم، جهت دزدیدن رای آنان به هنگام انتخابات! اینان بزرگ ترین شعبده بازان سیاسی در عصر تمدن بورژوایی اند. هرچه نظام گنبدیده تر می شود، نظام پارلمانی نیز رسواتر می گردد، شرکت مردم درانتخابات پایین تر رفته و به دور و به بر ۵۰٪ رسیده است و بورژوازی بیش از پیش انتخاب بین بد و بدتر را در برابر مردم قرار می دهد! در کشورهای تحت سلطه و عقب مانده، انتخابات به جوک بیشتر شبیه است تا به اعمال دموکراسی! و لذا در شرایط کنونی تحقق دموکراسی در مفهوم واقعی اش یعنی استقرار حکومت اکثریت بر اقلیت، تنها و تنها بر دوش پرولتاریا افتاده است که به منافع اکثریت می اندیشد.

در ایران اگر بورژوازی در اپوزیسیون تا حد معینی با بورژوازی حاکم درگیری دارد، اساسا برای دفاع از منافعش است. کما این که در این درگیری، تا حد پناه بردن به امپریالیسم هار آمریکا، پیش می رود! این بورژوازی نه تنها انقلابی نیست بلکه بسیار هم در تامین خواسته هایش ناپیگیر می باشد. لذا آقای برزگر در تحلیل اش از جناحهای بورژوازی متوسط در اپوزیسیون، نزدیک به سه قرن از تاریخ عقب مانده است! و بالاخره ، ایشان کشف بزرگ دیگری کرده است که رضاپهلوی را که میلیاردها دلار ثروت دارد ، ، " عالیجناب خرده بورژوازی ایرانی" قلمداد می کند " که قصد بورژوا شدن

را دارد" (ص ۱۰). همین بی‌اعتنایی به تحلیل از اوضاع مشخص کافی است که نشان دهد آقای برزگر تا چه حد تئوری مارکسیسم را دربرخورد به امپریالیسم و بورژوازی کشورهای جهان سومی لوٹ کرده است!

ابراهیم - ۳۰ آبان ۱۳۸۳

* * *

"دشمن به شیوهی خود می‌جنگد و ما به شیوهی خود!" (مانو)

آموزش ماتریالیستی دربارهٔ اینکه افراد محصولات اوضاع و احوال و تربیتند و لذا افرادی که تغییر یافته‌اند محصول اوضاع و احوال دیگر و تربیت تغییر یافته‌ای هستند. از این نکته غافل است که اوضاع و احوال همانا بوسیله افراد تغییر مییابد و لذا خود مریبی را باید تربیت کرد... تطابق تغییر اوضاع و فعالیت انسان میتواند فقط بمشابه پراتیک انقلابی بررسی و درک شود. مارکس- تزهایی در مورد فویرباخ

پس از انتشار اطلاعیه‌ی مشترکی از جانب "سازمان اتحاد فدائیان کمونیست"، "سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر"، "اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران" و "حزب رنجبران ایران" و اطلاعیه جداگانه‌ی "حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)" در مورد محکوم کردن اعدام ۱۲ نفر از کارگران نپالی که توسط گروهی به نام "انصار سنی" در عراق به گروگان گرفته شده بودند (رجوع کنید به بخش اعلامیه‌ها در این شماره‌ی بولتن نظرات، "حزب کار ایران" طی مقاله‌ی بلند بالائی تحت عنوان "گروگانگیری آخرین ضمانت علیه سبیت حیوانی امپریالیستها" (توفان، ارگان مرکزی حزب کارایران، که در شماره ۵۷، دسامبر ۲۰۰۴، منتشر خواهد شد!) که از اثر داهیانه‌ی مارکس در مورد "جنگ داخلی در فرانسه" نقل شده است، این تشکلهای را به باد انتقاد گرفته و در آن ادعا می‌شود که این اطلاعیه‌ها "از جنبه برخورد طبقاتی و دیدن کل پدیده در مجموع خود قابل توجیه" نیستند.

نویسنده یا نویسندگان توفان برای اثبات این ادعای خود زمین و زمان را به هم دوخته‌اند تا از سبک‌کاری دفاع کنند که معلوم نیست کار کدام مبارزین عراقی (که عمدتاً نیز از نیروهای حزب بعث و نیروهای اسلامی سنی تشکیل شده‌اند)، می‌باشد. به چند نمونه

از این انتقادات اشاره می‌کنیم :

- ۱- هراقدامی که به تضعیف ارتش متجاوز و نوکران بومی اش منجر شود، مثبت است! ؛
- ۲- هیچ خارجی نباید درعراق احساس امنیت کند! ؛
- ۳- عدم تحلیل مشخص از شرایط مشخص ؛
- ۴- مصلحت نبودن انتقاد از نظر سیاسی، خطای فاحش از نظر تئوریک، تفکر اکونومیستی "کارگر همه چیز حزب هیچ چیز" و "کارگران خودشان خودشان را نجات می‌دهند و نیاز به قیم ندارند" ؛
- ۵- "به راه انداختن جنبش علیه شقاوت گروگانگیرها و محکومیت گروگانگیری اسلامیستها" در دنیا؛
- ۶- "دلسوزی مبالغه آمیز هومانستی برای کارگر نپالی بیشتر دلسوزی برای نیروهای متجاوز به عراق را در ذهن متبادر میسازد" ؛

و

نویسندگان توفان، پس از آن که انتشار دهنده گان اعلامیه ی مشترک را تا حد دلسوزان نیروهای تجاوزگر به عراق مورد شلاق نقدی کور قرار می‌دهند به ناگاه متوجه می‌شوند که زیاده از حد به گروگان گیری نمره ی عالی داده اند و لذا با نوشتن این که "برآشفته گی ما، برآشفته گی نسبت به دوست است"، دوستی خاله خرسه ی خود را به نمایش گذاشته و اضافه می‌کنند که: "مارکس در جمع بندی از مبارزه انقلابیون پاریس آنها را حتی به شلاق نقد می‌کشد و از غفلتهای آنها درطی انقلاب پرده برمی‌دارد و راه بهتر و مؤثر مبارزه را برای آتیه به آنها گوشزد می‌کند. ولی هرگز خودش را با دشمن طبقاتی و ملی در یک صف قرار نمی‌دهد" و لذا نویسنده گان توفان تلاش می‌کنند آب رفته را به جوی بازگردانند.

هدف نوشته ی حاضر برخورد به تک تک نکات ۶ گانه ی فوق و رد اتهامات نادرست مطروحه در آنها نیست و لذا تنها روی نکته اصلی که همانا اعدام ۱۲ کارگر گروگان نپالی است، بحث را متمرکز می‌کنیم نا نشان دهیم که برعکس، این نویسنده گان توفان هستند که حتا به خود زحمت نداده اند آن اثر داهیانه ی مارکس را دقیقتر بخوانند از آن بیاموزند و سیاست و سبک کار پرولتری در جنگ انقلابی رابه سُخره نگیرند و حالا که درلباس مربی درآمدہ اند، با توجه به پراتیک انقلابی خود نیز تربیت شوند.

مقدمتا به تحلیل مارکس از جنگ داخلی فرانسه برمی‌گردیم تا ببینیم گروگان گیری چه نقشی درمبارزه ی کمونرها داشته و آیا این شیوه ای نسبتا رایج در جنگ آنها بوده و یا برعکس، نویسندگان توفان "کاسه ی از آتش داغ تر" شده و درکی وارونه از تئوری را ارائه می‌دهند؟

مارکس می نویسد: "دوست رشید ما، ژنرال دووال، کارگر ذوب آهن، بدون هیچ محاکمه ای تیرباران شد." "گالیفه - جاکش زن خودش -... طی اعلامیه ای فخرمیکرد که کشتار گروه کوچکی از گاردملی بافرمانده و معاونش که غافلگیر و خلع سلاح شده بودند، کار اوست." "وینووا، چون به همه دستور داده بود که هرسربازی از صفوف فدره ها (منظور رزمنده گان کمون است - ن) را گرفتند، اعدامش نمایند، از طرف تی یر به دریافت صلیب بزرگ لژیون دونور نایل آمد." "تومپوس، پارلمانچی که قرار است نقش تیمورلنگ را هم بازی کند، هرنوع حقوق جنگی معمول بین متمندان را درمورد کسانی که علیه آن حضرت دون قیام کرده بودند، زیر پا گذاشت. هیچ چیز نفرت انگیز تر از این میمون نبود که برای مدتی فرصت یافت تا همان طور که ولتر قبلا تصورش را کرده بود، اختیار عمل را به غریزه حیوانی اش بسپارد" (ص ۲۷)

تا این جا روشن می شود که مارکس با چه نفرتی از کشتار کور توسط مزدوران تی یر، یادکرده و اعمال شنیع آنها را بر ملا می سازد و از "حقوق جنگی معمول بین متمندان" صحبت می کند. شیوه ی ضد انقلاب جز از آن چه که مارکس اشاره کرد، نیست. حال ببینیم در رابطه با شیوه جنگی کمون چه می نویسد: "تصویب نامه کمون در ۷ آوریل عمل متقابل را تجویز می کرد، سیاست مشت در مقابل مشت... ولی همین که تی یر و ژنرالهای دسامبرچی اش خیردار شدند که تصویب نامه کمون در باره عمل متقابل تنها یک تهدید خشک و خالی بوده است و حتا جاسوسان ژاندارمری شان که در پاریس در لباس مبدل گاردملی بازداشت شدند و گروهبانی که با بمب آتش زا دستگیر شد، از مجازات معاف گردیدند، دوباره تیرباران زندانیان به مقیاس وسیع شروع شد و تا به آخر ادامه یافت" (همان جا ص ۲۸)

مارکس به روشنی نشان می دهد که علیرغم خوشونتتهای ضدانقلاب، شیوه ی انقلابیون نمی تواند شیوه ی ارتجاعیون در جنگ باشد. اعلامیه ی کمون جنبه ی کاملاً تاکتیکی داشته تا جلو خون ریزیهای حکومت ورسای را بگیرد. کمونها برای آزادی و رهایی انسانها از شر جنگ و کشتار و شکنجه و غیره مبارزه می کردند. هومانسیم آنها کمونیستی بود و نه بورژوایی و دغلبازانه!

و بالاخره مارکس می نویسد: "... آدم ربایی وسیع و خونسردانه، لاقیدی نسبت به سن و جنس در قتل عام، همان سیستم شکنجه زندانیان، همان تبعیدها، ولی این مرتبه در مورد تمای یک طبقه... همان لاقیدی نسبت به کشتار افرادی که اصلاً دخالتی در دعوا ندارند. فقط این فرق بین آنها هست که رومی ها برای روشن کردن تکلیف دستجمعی تبعیدها، نه مسلسل داشتند و نه "قانون به دست بودند" و نه حتا قانون به لب و شعارشان هم "تمدن" نبود." (ص ۶۰). "پروسیها در فرانسه گروگان گرفتن را دوباره باب کردند، یعنی گرفتن اشخاص بی گناهی که می بایست به قیمت جان خود جواب اعمال دیگران

را بدهند... تی پر از همان ابتدای دعوا، عمل غیرانسانی کشتن زندانیان کمون را دوباره برقرار کرد." (ص ۶۷)

آیا باخواندن این مجموعه برخوردهای مارکس به عمل کرد ارتجاعیون و ورسای و انقلابیون کمون پاریس، کوچک ترین نشانه ای از آن نمی توان یافت که نشان دهد کسانی که برای آزادی انسانها می جنگند، گروگان گیری افراد بی گناه و بدتر از آن اعدام گروگانها را که تازه نه از افراد کار به دست ارتجاع و نه از گرداننده گان ضد انقلاب، بلکه افراد معمولی کارگر و زحمت کش هستند را روشی انقلابی برای شکست دشمن، به رسمیت بشناسند؟

برای نیروهای ارتجاعی با منافع تنگ نظرانه ی طبقاتی، حفظ حاکمیت اصل است و نه احترام به جان انسانها. مگر نه این بود که رژیم جمهوری اسلامی گروه گروه جوانان و نوجوانان را با کلید بهشت برگردن به میدانهای مین می فرستاد و سپر دفاعی از آنها می ساخت؟

آیا در انقلاب روسیه و چین و هند و چین، گروگان گیری و اعدام گروگانها اتفاق افتاد؟ برعکس رفتار ارتشهای سرخ با سربازان، درجه داران و افسران اسیر شده ی دشمن به حدی انسانی بود که اغلب اینان پس از آزاد شدن حاضر به جنگ با نیروهای انقلابی نمی شدند. کارگران نیالی یا کارگر از هرکشور دیگر را، نمی توان به حساب هم کار و جاسوس امپریالیسم قلمداد کرد و تازه به فرض جاسوسی نیز آنها باید محاکمه شوند و مجازات ببینند، اگر قرار است که جنگ آزادی بخش در عراق در انظار جهانیان عادلانه باقی مانده و به دفاع از آن پردازند. منطق و شیوه ی درست انقلابیون سربریدن و اعدام گروگانها با شعار الله اکبر، نیست. کما این که روز به روز بیشتر انجام چنین عملیاتی را به عاملان صهیونیست نسبت می دهند که هرکاری را برای رسیدن به هدفشان قابل توجیه می دانند!

مائو می گوید: "دشمن به شیوه ی خود می جنگد و ما به شیوه ی خود". برای امپریالیسم مهم نیست که در عرض ۱،۵ سال بیش از ۱۰۰ هزار کودک و زن عراقی را در اثر تجاوز به عراق بکشد، یا خانه های مردم را بر سر ساکنین اش، همانند صهیونیستها در فلسطین، با ناپالم و مواد شیمیائی خراب کند. هدف آنها ایجاد ترور و وحشت در میان مردم است تا از مقاومت بازایستند. اما همانند فلسطین، در عراق مقاومت و مبارزه ی مردم روز به روز اوج می گیرد و تروریسم نیروهای متجاوز باعث طغیان آتش خشم توده های مردم شده است. هرچه مبارزات مردم عراق عادلانه تر باشد، به همان اندازه بیشتر مورد تایید مردم جهان قرار خواهند گرفت.

برای از بین بردن جنگهای ناعادلانه نظیر جنگ تجاوزکارانه ی کنونی امپریالیسم در عراق، باید به جنگ عادلانه و توده ای دست زد. برای نابود کردن سلاح باید سلاح به دست گرفت. اما در جنگ عادلانه، انسان بر تفنگ حکم می راند و در جنگ ناعادلانه

تفنگ برانسان! این است آموزش تئوریک از علم جنگ که کمونیستها پیوسته باید مدنظر داشته و به دیگران بیاموزند.

نویسنده گان توفان از انتقاد مارکس از پرولتاریای قهرمان پاریس یاد می کنند، اما حاضر نیستند انتقاد کمونیستهایی که حتا قبل از شروع تجاوز امپریالیسم آمریکا و متحدینش به عراق، علیه آن موضع گیری کرده بودند و شیوه های نادرست مشکوک به کار رفته در جنگ عراق توسط مبارزان ملی را پیوسته نقد می کنند، بپذیرند. آیا چنین موضعی کُرنش در برابر اعمال ارتجاعی افرادی مشکوک، در لفافه ی دفاع از جنگی ملی، نیست؟ ما به نویسنده گان توفان توصیه می کنیم برای آموزش دهی به دیگران ، اول خود آموزشها را، سروته شده نیاموزند، تا کارشان مثمرتری باشد!

* * *

ازنامه های رسیده :

آنچه که در زیر می آید سه نامه از سه رفیق است که اولی مربوط به مشاهدات عینی در کردستان عراق است، دومی مربوط به تشکیل تشکلهای مختلف دموکراتیک و سومی تحلیلی است از حرکت های ملی . هر سه نامه دربرخورد به عمل کرد بورژوازی متوسط و مدعی ملی گرایی نگاشته شده اند که به قدرت رسیدن آن تغییری حتا اندک در وضعیت طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش ایجاد نمی کند. ما ضمن این که هرگونه حق تشکل را درچارچوب دموکراتیک قبول داشته و مخالف ایجاد چنین تشکلهایی نیستیم. اما تشکیل آنها را از جانب کسانی که روزی در صف چپ قرار داشتند، گردش به راست این دوستان دانسته و به آنها هشدار می دهیم که این حرکت، آنها را نه به آزادی که به سوی تداوم دیکتاتوری و حاکمیت بورژوازی در قالب دیگر، می کشاند و لذا فعالیتشان نه درجهت آزادی که در لفافه ی آزادی در جهت خدمت به بورژوازی در اپوزیسیون می باشد . بولتن نظرات

مارکسیستها می گویند که احزاب بورژوایی هیچوقت نمی توانند تابه آخر انقلابی باقی بمانند.

وقتی که به مرز نزدیک می شدم از شادی داشتم پر در می آوردم. نمی توانستم شادیم را پنهان کنم. هیچوقت فکر نمی کردم که وقتی وارد خاک کردستان عراق شوم، این شادیم به غم تبدیل می شود . بله شادی من به غم تبدیل شد ! شاید مقصر خودم بودم چونکه از سازمانهای حاکم برکردستان عراق انتظار زیادی داشتم. بعد از سالها زندگی در اروپا ،

انسان وقتی به وطنش برمی گردد به هرحال و خواه ناخواه ذوق زده می شود و احساس شادی می کند.

نیروهای بورژوازی کرد، تقریباً ۱۵ سال است که در شمال عراق حکومت می کنند. در این مدت پول هنگفتی به دست آورده اند. آنها دوکانال ماهواره ای دارند که این روزها به کانالهای تبلیغاتی آمریکا اضافه شده اند که چندین سال است خاک به چشمان مردم ستم دیده کردستان می پاشند و اشک تماشای برای آنان می ریزند. آبادسازی کردستان جزو این تبلیغات می باشد. اما وقتی که من وارد کردستان شدم دیدم همه ی چیزهایی که می گفتند دروغ بود و خدمات چشم گیری نه تنها در بازسازی کردستان انجام نگرفته، بلکه از لحاظ فرهنگی کردستان به عقب رانده شده است. احزاب تنگ نظر حاکم تا به حال مشغول پُر کردن جیبهایشان بوده و چیزی برای مردم باقی نگذاشته اند. البته مردم گرسنه نیستند چونکه از هر خانواده یکی دو نفر در کشورهای اروپایی مشغول کار در بازار سیاه هستند و دار و ندارشان را برای خانواده هایشان در کردستان می فرستند. مردم کلا مذهبی تر شده اند. در هولیر و سلیمانیه اگر کسی مسجدی بسازد دیگر تا عمر دارد از دادن مالیات معاف می شود. اگر مردم فعلاً چیزی نمی گویند به این خاطر است که در زمان رژیم بعث آن قدر به آنها زور گفته شده که اکنون که کمی آزادی به دست آورده اند، خوشحال هستند. احزاب حاکم هم از این وضعیت کمال استفاده را برده و به چپاول مشغولند. سیستم اجتماعی در کلیتش همان سیستم سابق است. اگر کسی تقاضای کار کند و عضو یکی از احزاب حاکم نباشد، شانسی برای گرفتن کار نخواهد داشت. بی کاری سایه ی سنگینش را بر روی مردم کارگر و زحمت کش انداخته است. مسئولیتهای سیاسی و فرهنگی در دست تعداد کمی از مسئولین بالای این احزاب تمرکز یافته و خون هزاران هزار جان باخته ای که برای آزادی و رهایی مردم از ظلم و جور و استثمار جنگیدند و بر زمین ریخته شد تنها نتیجه اش حاکمیت بورژوازی کرد به جای بورژوازی عرب بوده و نه بیشتر. موفق باشید. ب . آ . *

انتخاب بورژوازی لیبرال به جای بورژوازی تجاری حاکم، پشت کردن به خواسته های اساسی مردم است !

طی چند سال اخیر و به خصوص بعد از آن که بورژوازی لیبرال ایران نتوانست لقمه ی چربی و سهم مورد انتظاری از جمله در سطح قدرت حاکم به دست آورد و توسط بورژوازی تجاری و دلال صفت که خواستار حفظ قدرت به تمامی در دست خودش می باشد، از صحنه ی سیاست در ایران عملاً کنار گذاشته شد، وی نارضایی خود را از حاکمین،

از طریق تلاش برای بسیج نیروهای اپوزیسیون پیش بُرد. نیروهای مدافع "دموکراسی"، "جمهوری"، "جمهوری لائیک" و تلاش برای ایجاد "احزاب ملی" یا "جبهه های دموکراتیک"، "رفراندم چپ ها"، "مجلس مؤسسان خواهان" و... فراوان ظاهر شده اند که بسیاری از آنها، چشمی هم به امپریالیسم جهت رساندن خود به قدرت، دارند. فعال و خوش نام بودن برخی از افراد متعلق به طیف چپ که نسبت به آینده ی جنبش کارگری امیدشان را از دست داده اند در میان جماعات فوق، باعث شده است تا بورژوازی لیبرال از آنها نیز به مثابه نیروهای کمکی جهت به راه انداختن ارباب ی تاحدی زنگ زده ی خود، استفاده کند. چشم اسفندیار تمامی این حرکتها هم استقرار دموکراسی، تامین حقوق بشر، جدایی دین از دولت و پلورالیسم سیاسی به طریق مسالمت آمیز است که رژیم جمهوری اسلامی ایران تمامی این خواسته ها را با بربریت کامل زیر پا نهاده است.

تا آن جا که مربوط به نیروهای بورژوایی می شود که ادعای تحقق این خواسته ها را به صورتی "مودبانه" دارند، ایراد زیادی نمی توان گرفت، از کوزه همان برون تراود که درآوست. آنها برای رساندن خود به قدرت، به غیر از ادعا، احتیاج به نیروی مردم هم دارند. آنها به فرض پیروزی و به دست آوردن سهمی از قدرت، تمام قول و قرارهایی که قبلا داده بودند دمِ ذرِ کوزه آب گذاشته و به راحتی سر می کشند و کسی هم نمی تواند آن لحظه جلودار آنها گردد. این را تاریخ عمل کرد بورژوازی در ۳۵۰ سال اخیر در پایمال کردن حقوق مردم کارگر و زحمت کش کشورهای خودی و به زنجیر کشیدن ملل دیگر جهان، به خوبی نشان داده است. بورژوازی امروز به جایی رسیده که قبول کوچک ترین گذشتی در حق مردم از جانب وی، باعث خواهد شد که مردم گامی به پیش، در جهت سرنگون کردن آن، برداشته و نهایتاً آن را از قدرت به زیر کشیده شده و سرنوشت خودشان را خود به دست بگیرند. او می داند که در راس نظامی ناعادلانه قرار دارد که باید با زور از آن دفاع کند.

بورژوازی لیبرال در اپوزیسیون ایران که به سختی از انقلاب هراسان است و حفظ ماشین دولتی کنونی را به رهبری خود خواستار است به عناوین مختلف، انقلاب کردن را که عالی ترین تلاش انسانها در تغییر وضعیت به شدت فاسد و منحط گذشته و اوج انسانیت است، انسانیتی که مجبور است از جان مایه بگذارد تا هم نوعانش آزاد شوند، با توحش یکی می کند و در مقابل با شعارهای نرم و نازک تری نظیر انجام "رفراندم"، "نافرمانی مدنی"، "اصلاحاتی چند در قانون اساسی و یا تغییر آن" و غیره، وارد میدان شده و به نوعی منتظر است تا وضعیتی نظیر وضعیت تغییر حکومتها در اروپای شرقی در ایران نیز صورت گرفته و حضرات بورژوالیبرال و نمایندگان آنها با کمک امپریالیستها و بدون تلاش و زحمتی، در کرسیهای حکومتی لم داده و به آملشان برسند. (درو کردن محصولی فراوان بدون فشار دادن دسته ی داس یا فرمان کُمباین!).

اما شرکت روشن‌فکران تا دیروز چپ و امروز روحیه باخته در این بازی سیاسی جناحهای بورژوازی و دوری آنها از طبقه کارگر و کمونیسم، همان اندازه نتیجه برای آنها به بار خواهد آورد که گرویدن روشن‌فکران روحیه باخته چپ به رفرمهای شاه، نتیجه داد!

تحقق دموکراسی، آزادی و رهایی انسانها تنها و تنها با پایان دادن به سلطه ی طبقات استثمارگر و ستمگر و استقرار سوسیالیسم درجهان حاصل خواهدشد. در تند پیچ تاریخی که در ایران درحال شکل گرفتن است و هرکسی باید صف خود را مشخص کند که در کدام سو ایستاده است، موضع درست و انقلابی نه درخزیدن زیر پرچم بورژوازی لیبرال و نه در گرو تداوم سکتاریسم و خودمركز بینی در صفوف نیروهای چپ، بلکه در تقویت صف مبارزاتی طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش از طریق ایجاد صفی واحد، متحد و پولادین از آن می باشد. با سلام پ.م.

*

ایران و عراق: نگاهی به شیوع اندیشه های شوونیستی- محلی گرایی به عنوان یکی از عوارض فلاکت بار تشدید جهانی شدن سرمایه

ایران کشوری است کثیرالملله و مسکن ملیتهای متنوع فارس، ترک، کرد، بلوچ، لر، ترکمن، گیلک، آسوری، ارمنی و... . این ملیتها ضمن داشتن وجوه "اشتراک اتیکی" متمایز(مانند زبان، فرهنگ، خلیات و...) وجوه "اشتراک کشوری" و دولتی تاریخی را نیز باهم دارا می باشند که زندگی مشترک و همبستگی آنها را در طول تاریخ پر از فراز و نشیب و پرتلاطم ایران، میسر ساخته است. آنها در سرزمین پیوسته ای درفلات کوهستانی و آفتاب زده ایران زیسته و هریک به نوعی به خاطر کسب استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه کرده و حق ایرانی بودن را کسب کرده اند. این ملیتهای متنوع(چه از نظر تعداد. چه از نظر سکونت از ۲۵۰۰ سال پیش تا ۱۰۰ سال اخیر) در نتیجه جانفشانیها و قربانیها با خون خود درخت کهنسال استقلال کشور ایران را آبیاری کرده اند و امروز باید همه آنها حقوق مساوی به ویژه درمسایل ملی و فرهنگی داشته باشند.

یک واقعیت تاریخی این است که ستم ملی(مضمون اصلی مسئله ملی) در ایران توسط دولت‌های متمرکز و مستبد از دیرباز موجود بوده و در صدسال گذشته با گسترش مناسبات سرمایه داری به ویژه در حیطه های تبادل کالا و تقسیم کار، به شدیدترین وجهی توسط حاکمین، رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی، اعمال گشته است.

به موازات ازدیاد ستم ملی، بیداری ملی و مبارزه در راه احقاق حقوق فرهنگی و ملی نیز از سوی ملیتهای مختلف ساکن ایران به تدریج بعد از انقلاب مشروطیت درصحنه سیاسی ایران بروز کرد. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و به رسمیت شناختن "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" زمینه را برای رشد بیشتر مبارزات ملیتهای

متنوع ساکن ایران مهیا ساخت.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم مبارزات ملیت گرایی در راه رفع ستم ملی و احقاق حقوق ملی توسط سازمانها و احزاب متعلق به ملیتهائی تشدید یافت که تا انقراض سلسله پهلوی در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در گوشه و کنار ایران ادامه داشت.

در طول ۲۶ سالی که از انقلاب بهمن می گذرد، تشکلهای جدید ملی بروز کرده اند و روز به روز نیز بر تعداد آنها افزوده می شود (به ضمیمه این مقاله در آخر آن رجوع کنید). واقعیت دیگر این است که در حال حاضر جهان به سوی پذیرش اصل حق تعیین سرنوشت ملی، اصل تنوع و تکثر ملی، مذهبی، نژادی و جنسی پیش رفته و راهبرد یکپارچگی و یکسان سازی دولتی-کشوری، باتوسل به اهرم سرکوب و ستم ملی، کارایی خود را بیش از پیش از دست داده است. امروز تلاش در جهت دستیابی به هویت ملی و فرهنگی و برخورداری از اصل حق تعیین سرنوشت ملی، به خواست اکثر ملیتهای تحت ستم در تمامی کشورهای نظیر ایران که دارای ساختاری چند فرهنگی و چند ملیتی هستند تبدیل شده است. به گمان من اتخاذ راه حلهای مناسب و دموکراتیک در جهت رفع هرنوع ستم ملی و اجرای اصل حق تعیین سرنوشت ملی برای ملیتهای متنوع ساکن ایران از یک سو و حفظ همبستگی کشوری-دولتی ایران (Nation-State) از طریق ایجاد اتحاد داوطلبانه بین این ملیتها از سوی دیگر، یکی از پیش زمینه های اساسی برای ایجاد جامعه ای دموکراتیک، آزاد از نظام جهانی سرمایه و آباد در ایران می باشد.

بدون تردید بورژوازی ایران (چه درحاکمیت و چه در اپوزیسیون) هم از نظر تاریخی و هم از نظر سیاسی و نحله های مسلکی و عقیدتی آن، قادر به ایجاد آن پیش زمینه نیست. در نتیجه این وظیفه تاریخی و مبرم به دوش نیروهای برابری طلب دموکراتیک و استقلال خواه می افتد که در رابطه با آینده ایران راه خود را از جناحها و سازمانهایی مثل "محافظه کاران" و "اصلاح طلبان" در قدرت از یکسو و یا سلطنت طلبان، جمهوریخواهان، جبهه ملی ها و... از سوی دیگر جدا نگهداشته و با مواضع آنها به ویژه در برخورد به عملکرد نظام جهانی سرمایه و در راس آن آمریکا در منطقه خاورمیانه، مرزبندی شفاف دارند. نیروهای برابری طلب و در راس آنها مارکسیستها که خواهان قطع و دفع هرنوع ستم و استثمار طبقاتی و گسست قطعی و نهایی پیوندهای وابستگی از محور نظام جهانی سرمایه هستند، باید در تحقق آزادیها و خواسته های ملیتهای متنوع ساکن ایران براساس مشی دموکراتیک-مشارکتی و مشورتی، مبارزه کنند. این نیروها در حین مبارزه برای تحقق آزادیهای ملی و اصل حق تعیین سرنوشت، باید ظهور مجدد پدیده فلاکتبار شوونیسم را نیز دقیقاً به حساب آورند و علیه آن به مبارزه و افشاگری برخیزند. زیرا حق تعیین سرنوشت و کسب آزادیهای فرهنگی و ملی در تعارض آشکار و آشتی ناپذیر

با پدیده و عملکرد شووینیزم که سالها توسط خود رژیمهای حاکم در ایران ترویج و تبلیغ شده، می باشد. به ویژه اگر توجه کنیم که بروز پدیده شووینیزم ملی رایج در عصر بعد از پایان دوره "جنگ سرد" و عروج آمریکا به قله، نظام جهانی سرمایه، رابطه تنگاتنگ با اهداف نئوکانه‌های حاکم بر آمریکا و شیوع تئوریهای ویرانساز و خانمانسوزی چون "پایان تاریخ" و "برخورد تمدنها" دارد.

رویدادهای متحول ۱۵ سال گذشته (۱۹۹۱-۲۰۰۴) نظیر فروپاشی شوروی و تقسیم آن به ۱۵ کشور "مستقل"، پایان "جنگ سرد" و فروپاشی یوگوسلاوی و تقسیم آن به ۵ کشور "مستقل"، تعرض افسارگسیخته آمریکا به عنوان سرکرده نظام جهانی سرمایه در زیر لوای "بازار آزاد" نئولیبرالیسم، "صدور دموکراسی" و "تغییر دادن رژیمها" که عملا به رشد اولترا ناسیونالیسم و پان ایسم ویرانساز از یکسو و شیوع بنیادگرایی مذهبی از سوی دیگر در کشورهای جهان و به ویژه در خاورمیانه دامن زده است، اهمیت برخوردار نیروهای متعهد برابری طلب و ضد نظام جهانی سرمایه را به پدیده شووینیزم ملی و اندیشه‌های پان ایستی دوچندان می کند.

در سالهای اخیر، به ویژه پس از تسخیر قدرت توسط نئوکانه‌ها در آمریکا و گسترش بیش از پیش حضور نظامی و پایگاههای نظامی آمریکا در اکناف جهان، شیوع شووینیزم ملی و عروج ایده‌های فاشیستی مذهبی در اکثر کشورهای جهان، به خصوص در یوگوسلاوی، جمهوریهای شوروی، در ایالت چینیا در روسیه، در کشمیر، در کردستان عراق و... روند اصلی اوضاع سیاسی را در سطح جهان تشکیل میدهند. این روند بعد از تجاوز نظامی به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و به عراق در سال ۲۰۰۳، همراه با گسترش حضور نظامی آمریکا در اکناف جهان از یکسو و تبلیغ و ترویج تئوریهای تلاقی و جنگ تمدنها و فرهنگها توسط نئوکانه‌ها از سوی دیگر تشدید یافته و زندگی میلیونها انسان را در مناطق بالکان، قفقاز، جنوب آسیا، شرق و مرکز آفریقا و خاورمیانه به خاک و ذلت و فقر و ناامنی کشانده است. شیوع شووینیزم و ظهور ایده‌های برتری طلبی در بین رهبران احزاب و سازمانهای متعلق به ملیتهای متنوع این مناطق، نه تنها توسط مدیران نظام جهانی در آن منطبق رسوخ یافته و به منصفه ظهور رسیده که در واقع از عوارض جهانی شدن سرمایه هستند، بلکه زمینه مناسبی را برای مداخلات هرچه بیشتر آمریکا و مؤتلفینش در این مناطق، فراهم ساخته است.

در نوشته حاضر سعی می کنم بحث و تحلیل خود را به کم و کیف اندیشه‌ها و عملکرد شووینیزم ملی حاکم در رهبری احزاب و سازمانهای کردستان عراق که دارای روابط مستقیم تاریخی، سیاسی و فرهنگی با احزاب و سازمانهای متعلق به ملیتهای ساکن ایران هستند، محدود کنم.

در جریان بحران و جنگ خلیج فارس (اوت ۱۹۹۰ تا آوریل ۱۹۹۱)، آمریکا و مؤتلفینش رهبران ناسیونالیست-شووینیزم کردستان عراق را از بازگذاشتن راه مبارزه و آشتی با رژیم عراق منع کردند و آنها را از "شرط بندی روی اسب بازنده" برحذر داشتند.

جورج بوش (پدر) رئیس جمهور وقت آمریکا و دیگر رهبران آمریکا تحت لوای "حق تعیین سرنوشت" و "حقوق بشر" به مردم کردستان قول دادند که در صورت قیام علیه رژیم عراق به آنها کمک خواهند کرد که به استقلال و خودمختاری دست یابند. ولی آمریکابه محض اینکه عراق را مورد تجاوز نظامی قرارداد و بغداد را با خاک یکسان کرد، رهبران جنبش کردستان عراق را رهاساخته و مردم کردستان را قربانی "اعاده حیثیت" ارتش شکست خورده، زخمی و تشنه انتقام کرد. این بود "گرامت" آمریکا و متحدانش که رهبران کردستان عراق مدت‌ها در "انتظار" آن روزشماری میکردند. این سرنوشت خلقی گشت که رهبران شوونیستش آنرا به سرنوشت تجاوز جنگی در خلیج فارس، منافع امپریالیستی آمریکا و استراتژی "نظم نوین" گره زدند. آنها عملاً در خلیج فارس در مدار نظام جهانی سرمایه قرار گرفتند و به تبعیت از آمریکا به تفرقه ملی و شیوع خرافات شوونیستی میان خلقهای کرد، عرب، ترکمن، آشوری و کلدانی دامن زدند و جنبش کردستان عراق را که سالها و به ویژه در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۲ خورشیدی (۱۹۴۵-۱۹۶۳ میلادی) یکی از پیشرفته ترین جنبشهای ضدامپریالیستی در خاورمیانه و دیگر مناطق جهان سوم محسوب میشد، قربانی منافع تنگ نظرانه خود (که عمدتاً با مطالبات مبارزاتی زحمتکشان ملیتهای ساکن عراق و اصل حق تعیین سرنوشت ملی در تضاد بود) ساختند. این سیاست از طرف رهبران کرد یعنی دامن زدن به تضادها و اختلافات موجود بین ملیت کرد ساکن عراق با دیگر ملیتهای عراق به تدریج به عنوان یک بهانه در خدمت تدارکات جنگی جورج بوش (پسر) قرار گرفت و زمینه را برای حمله و اشغال نظامی عراق توسط نئوکانه‌های حاکم در رژیم بوش در بهار ۲۰۰۳ آماده ساخت. امروز بعد از گذشت نزدیک به دو سال از تجاوز نظامی آمریکا، ما شاهد وقایع تاریکتر و فلاتکتر در عراق بوده و آینده مبهم و وخیمتری را میتوانیم برای کشورهای همجوار عراق ترسیم کنیم. ولی آنچه که کاملاً روشن و شفاف است این است که تعداد کثیری از سازمانها و احزاب ملیت‌گرای ایرانی طرفدار استقرار دولتهای خودمختار و فدراتیو (رجوع شود به آخر مقاله)، احزاب و سازمانهای کردستان عراق را به نحوی الگوی خود قرار داده و از ادعاها و اهداف و مواضع سیاسی حزب دموکرات و اتحادیه میهنی کردستان عراق تبعیت میکنند.

بررسی انتشارات بخش بزرگی از این احزاب و سازمانها نشان میدهد که آنها نیز مثل رهبران احزاب کرد عراق، ادعا میکنند که اگر مقررات نظامهای جهانی سرمایه را پذیرفته‌اند و از استراتژی "ذکترین بوش" نئوکانه‌ها در "خاورمیانه بزرگ" حمایت میکنند و یا عملکرد آن را به نحوی توجیه مینمایند به این علت است که شاید فرصتی و شانسی برای احقاق حقوق ملی ملیت خود کسب نمایند. ستم ملی که به مردمان آذربایجان، بلوچستان، خوزستان و... توسط "فارسهای شوونیست" اعمال میشود، ظاهراً به آنها (رهبران

احزاب و سازمانهای متعلق به این ملیتها) حق میدهد که در مرحله اول به منفعت خود و ملیت خود بیاندیشند و مناسبات بین المللی خود را براین اساس تنظیم کنند. لذا براساس این طرزتفکر، آنها میگویند که امپریالیسم مسئله نیست. آنها با جداکردن اصل و مقوله ستم ملی از متن نظام جهانی سرمایه، اهداف ویژه خود را، که در واقع داشتن رابطه حسنه با آمریکا و بازکردن درهای بازار مناطق خودی به روی بانکها و کمپانیهای فراملی است، دنبال میکنند. اکثر این تشکلهای با اینکه در اسناد و مرامنامه‌هایشان اصل حق تعیین سرنوشت ملی را پذیرفته اند و ستم ملی را رد میکنند، در عمل ستم ملی و تهاجم ویران‌ساز آمریکا را در مورد مردم عراق یامنکر میشوند و یا به نحوی مورد توجیه قرار میدهند. ارگانها و نشریات متعلق به "حزب دموکرات کردستان ایران"، "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه‌له)" و... تاکنون که دوسال از یورش نظامی و آغاز جنایات خونین آمریکا در عراق میگذرد، هیچ اعلامیه‌ای درباره عملکرد امپریالیستی آمریکا در عراق انتشار نداده‌اند، بلکه در فرصتهای مناسب، در مقابل آن کُرنش کرده و عملکرد نثوکانها را توجیه نموده‌اند.

به نظر نگارنده گذاشتن اصل براین اعتقاد که تعقیب "منافع ملی" آن هم در بُعد تنگ ملی‌گرایی و محلی‌گرایی یگانه معیار است، خود یک اصل تماما اولترا ناسیونالیستی و شوونیستی است که نه تنها در درازمدت با خواستها و آرمان زحمتکشان این ملیتها در تضاد میافتد، بلکه از هم‌اکنون حکم ورشکستگی اخلاقی-فرهنگی و سیاسی این اندیشه‌های پان‌ایستی و شوونیستی حاکم بر مغز رهبران این جنبشها را در خود نهفته دارد. مطابق این اعتقاد و استدلال، رهبران شوونیست احزاب و سازمانهای فوق‌الذکر کاری به این ندارند که مداخله نظامی و لشکرکشی افسارگسیخته آمریکا به کشورهای مثل افغانستان و عراق و... نه تنها این کشورها بلکه کلیت منطقه آسیای جنوب غربی (خاورمیانه) را تحت هژمونی نظامی-نفی امپراتوری آمریکا قرار میدهد و سیاست جهانی و اوضاع بین‌المللی را به راست میچرخاند. آیا کافی است که به قیمت همه این عقب‌گردهای جهانی و ویرانی کشورهای فلسطین، افغانستان، عراق و... و کُشت و کُشتار هزاران هزار عرب، کرد، ترکمن، پشتو، تاجیک، ازبک و... این رهبران به "حق ملی" خود برسند؟ این استدلال تمام عیار شوونیستی فقط مختص رهبران کرد در ایران و عراق و دیگر رهبران احزاب و سازمانهای ملیت‌گرا نیست، بلکه این ادعا یک ویرروس نثولیبیرالی است که در مغز و قلب رهبران بعضی از سازمانها و گروهها و احزاب سرتاسری ایرانی نظیر سازمان مجاهدین خلق ایران، سلطنت طلبان، بخشی از طیف اصلاح طلبان، جمهوریخواهان، جبهه ملی‌ها و بخشی از چپهای مارکسیست(حزب کمونیست کارگری، بخشی از بقایای سازمان فدائیان اکثریت و...) نیز رسوخ کرده که از عوارض و پی‌آمدهای جهانی شدن سرمایه(گلوبالیزاسیون) در عصر حاضر است.

تاریخ جهان، به ویژه در ۱۰۰ سال اخیر نشان میدهد که منطق حرکت سرمایه در روند جهانی شدن اش جوامع را به سوی پولاریزاسیون عمودی (تعمیق شکاف بین فقر و ثروت در جوامع بشری، بین کشورهای پیشرفته و توسعه یافته مرکز-متروپولهای سرمایه- و کشورهای توسعه نیافته حاشیه ای جهان سوم) و نیز پولاریزاسیون افقی (تکه پاره کردن کشور-ملتها و تقسیم آنها به کشورهای ضعیف و وابسته به نظام جهانی سرمایه) سوق میدهد.

بدین ترتیب روشن میشود که دیدگاه تشکلهای فوق الذکر هیچ پایه مادی برای پیوند و گسترش همبستگی با جنبشهای پیشرو و ضدگلوبالیزاسیون سرمایه قایل نیست، بلکه میخواهد با سیاست بازیهای مقطعی، یعنی زدویندهای تاکتیکی با هر قدرتی که موقتا به صلاح "مصالح ملی" خود بداند، دست به همکاری بزند که در عمل به معنای انقیاد است. به همین جهت وقتی ناسیونالیستهای شوونیست از کسب "حقوق ملی" برای ملیت خود در عراق، افغانستان و ایران و ... سخن میگویند، شرایط اجتماعی برابری ملی و اصل گسست از نظام جهانی سرمایه (جهان امپریالیستی به سرکردگی آمریکا) را مد نظر ندارند بلکه هدف و منظورشان فقط و فقط سهم خواهی از "قیصر امپراتوری" برای حزب و دولت مربوطه خود در حیطه و حوزه نفوذ اثر قدرت آمریکا میباشد. چنین بینش و استدلال شوونیستی و پان ایستی که در تضاد با اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و سایر ملیتهای تحت ستم است، طبیعتا به عوض پیوند و همبستگی، منجر به تلاقی نه تنها با خواسته های محقانه ملیتهای همجوار، بلکه با اهداف سایر جنبشهای ضدنظام جهانی سرمایه (مارکسیستها، سوسیالیستها و ملی گرایان ضد امپریالیست) شده و در عمل به کشمکش و ضدیت با منافع کارگران و زحمتکشان درون ملیت خود نیز کشیده میشود.

عملکرد اولتراناسیونالیستهای کروئات، بوسنی، آلبانیایی و صرب در یوگوسلاوی سابق در سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۷ و رهبران کرد در عراق به ویژه در سالهای ۲۰۰۱-۲۰۰۳، نمونه های برجسته چنین برخوردهایی در دوره بعد از جنگ سرد (۱۹۹۱-۲۰۰۳) است. دوره ای که در آن لجام گسیختگی آمریکا در حیطه نظامیگری و تجاوز نظامی از یکسو و گسترش تلاطمات و کشمکشهای خونین در سراسر جهان از سوی دیگر از مشخصات برجسته ی این دوره محسوب میشوند. اولترا ناسیونالیستهای پان ایستی کروئات، صرب، بوسنی و آلبانیایی با دامن زدن به تفاوتهای ملی و فرهنگی بین زحمتکشان این منطقه که قرنهای در کنار هم و در دامنه های کوههای بالکان و سواحل دریای آدریاتیک به عنوان اسلاوهای جنوبی در صلح و آرامش زیسته بودند، نه تنها یکپارچگی کشور یوگوسلاوی را از هم پاشیدند، بلکه امر وحدت و همبستگی خلقهای اسلاو جنوبی را سالها به عقب رانده و شرایط مناسبی را برای دخالت و نفوذ نظام جهانی سرمایه و به ویژه آمریکا در آن منطقه، آماده ساختند. امروز این کشورها (کروئاسی، بوسنی، کوسوو، اسلووانی، مقدونیه

و صربستان) جملگی از اعمار آمریکا در "اروپای جدید" محسوب میشوند و شئون زندگی مردمان آن کشورها به ویژه در حیطه اقتصادی و نظامی به طور قابل ملاحظه ای در اختیار و زیر قیمومیت و هژمونی آمریکای نئوکانه قرار دارد. شووینیستهای "حزب دموکرات کردستان عراق" و "اتحادیه میهنی کردستان" با تاکید روی اختلافات ملی بین کرد و عرب و ترکمن و... در عراق، سالها امر پیروزی جنبشهای مقاومت خلقهای عراق را به عقب انداختند.

امروز در نتیجه، حمله نظامی آمریکا، نه تنها شهرهای زیبا و روستاهای حاصلخیز عراق ویران و تاراج شده و قتل عام مردم بی گناه بعد از ۲۰ ماه از آغاز حمله آمریکا و انگلیس به قوت خود باقی است، بلکه شیوع خرافات بورژوازی و ایده های برتری طلبی فرهنگی، مردمان زحمتکش این ملیتهای کهنسال را که قرنهای در کنارهم زیسته اند، از هم دور ساخته و استقلال عراق را تامدتهای مدیدی به تعویق انداخته است. در واقع تشدید فزاینده جنگ در عراق، شرایط را از یکسو برای نفوذ و شیوع ایده های ارتجاعی اولترا ناسیونالیستی و مذهبی آماده ساخته و از سوی دیگر به نئوکانه فرصت داده تا ادعا کنند که آن "آینده ای" را که برای کشورهای جهان سوم تحت نام "جنگ تمدنها" پیش بینی میکردند، فرا رسیده است و تنها راه برون رفت از این فلاکت خانمانسوز و راهکار به "رستگاری" و "امنیت" قبول بی قید و شرط "دموکراسی" صادراتی آمریکا (پذیرش بازار "آزاد" و "مقدس" نئولیبرالی) و قیمومیت و هژمونی سیاسی و نظامی "امپراتوری آمریکاست!"

بدون تردید حقانیت آزادی ملیتهای متنوع ساکن عراق و ایران و... تمامی نیروهای متعهد و مترقی و ضد نظام جهانی سرمایه را به ابراز همبستگی و همدلی با این ملیتها، ملزم میکند. ولی این امر نباید به چشم فرو بستن بر خصلت سیاسی احزاب و رهبران این حرکتها و ماهیت طبقاتی آنان که به غایت اولتراناسیونالیستی و کمپرادوری است، منجر گردد. خصلت سیاسی و عملکرد احزاب و سازمانهای ملی گرا را باید در ماهیت طبقاتی و سمتگیری آنها در رابطه با نظام جهانی سرمایه و به ویژه نئوکانههای حاکم در رژیم بوش، جستجو نمود. این معیار باید مورد توجه کلیه نیروهای قرار گیرد که در عین قبول اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش برای ملیتهای متنوع ساکن ایران، با سیاستها و عملکرد نظام جهانی سرمایه مرزبندی دقیق و شفافی دارند.

واقعیت دنیای پس از پایان دوره جنگ سرد - فروپاشی شوروی و "بلوک شرق" و تعرض و تجاوز نظامی آمریکا تحت سیادت نئوکانهها (که مثلی از اتحاد سلاطین اسلحه، نفت و بنیادگرایی راست مسیحی هستند) نشان میدهد که توده های زحمتکش درون ملیتهای ساکن عراق و ایران و ... با انگیزه برحق خود، مبنی بر رهایی از ستم ملی، ضرورتا در خدمت اهداف خود نیامده اند. آنها به خاطر نبود یک جنبش سراسری پیشرو

و جدا ضدنظام جهانی سرمایه و فقدان آلترناتیو دموکراتیک شناخته شده، تا حدی به چاله حرکتها و اهداف شوونیستی رهبران تشکلهای کرد، ترک و ... افتاده اند. حرکتهایی که نه فقط با اهداف زحمتکشان این ملیتها که خود بخش بزرگی از قربانیان نظام جهانی سرمایه هستند، بلکه حتی برای احقاق حقوق ملی این ملیتها (رهایی از ستم ملی و استقرار مناسبات براساس برابری ملی) نیز نبوده و برای آینده کلیه ملیتهای ساکن ایران و عراق و... زیان بار، فاجعه انگیز و اسارتبار خواهد بود.

نوامبر ۲۰۰۴ - ناظمی

توضیحات :

به غیر از حزب دموکرات کردستان ایران که از کهنسال ترین احزاب و سازمانهای ملیت گرا (طرفدار خود مختاری در کردستان و اخیرا مدافع فدرالیسم) در تاریخ ایران محسوب میگردد و سازمان جدیدالتاسیس "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له)" که خود را ادامه دهنده سازمانی به همین نام دانسته که از پایه گذاران "حزب کمونیست ایران" (در سال ۱۳۶۲) بود و از فدرالیسم دفاع میکند. احزاب و سازمانهای ملیت گرای متعددی در ۲۶ سال اخیر و به ویژه در ۵ سال گذشته تاسیس یافته اند. اهم این سازمانها عبارتند از :

- ۱- سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان، ۱۳۵۷-۱۳۵۸
- ۲- سازمان نبرد بلوچ، ۱۳۵۸-۱۳۶۰ :
- ۳- اتحاد زحمتکشان بلوچستان، ۱۳۵۸-۱۳۶۰ :
- ۴- جنبش خلق بلوچ ایران ، ۱۳۵۹-۱۳۶۳ :
- ۵- حزب ملت بلوچستان، ۱۳۸۲ :
- ۶- جبهه متحد بلوچستان ایران به رهبری ناصر مبارکی، ۱۳۸۲ :
- ۷- جنبش ملی بلوچستان ایران، ۱۳۸۲
- ۸- اتحاد انقلابیون کردستان :
- ۹- اتحاد دموکراتیک (اتحاد دموکراتهای کردستان ایران)، ۱۳۷۹ :
- ۱۰- سازمان خه بات انقلابی کردستان ایران، ۱۳۶۶ :
- ۱۱- جنبش آزادیبخش ملی آذربایجان جنوبی، ۱۳۷۱ :
- ۱۲- کنگره جهانی آذربایجانها به رهبری درختی، ۱۳۸۲ :
- ۱۳- کنگره جهانی آذربایجانها به رهبری محمد رضا خشتی، ۱۳۸۲ :
- ۱۴- سازمان اتحاد ملی آذربایجان جنوبی، ۱۳۸۰ :

- ۱۵- حرکت بیداری ملی آذربایجان جنوبی، ۱۳۸۱ :
- ۱۶- سازمان دفاع از حقوق بشر در آذربایجان جنوبی(ایران)، ۱۳۸۲ :
- ۱۷- هیئت موسس "جنبش فدرال-دموکرات آذربایجان"، ۱۳۸۳ :
- ۱۸- جبهه دموکراتیک مردمی خلق عرب، الاهواز ، ۱۳۷۹ :
- ۱۹- حزب الوفاق الاسلامی در خوزستان، ۱۳۷۹ :
- ۲۰- جوانان هوادار جبهه دموکراتیک مردمی خلق عرب اهواز، ناشر "صوت الشباب"، ۱۳۸۲ :
- ۲۱- حزب همبستگی دموکراتیک اهواز(عربستان)، ۱۳۸۲ :
- ۲۲- جمعی از فعالین خلق لر، ۱۳۸۳ :
- ۲۳- سازمان دفاع از حقوق ملی خلق ترکمن، ۱۳۸۰ :
- ۲۴- انجمن دفاع از حقوق بشر در ترکمن صحراء، ناشر "ترکمنچه"، ۱۳۸۰ :
- ۲۵- کمیته اتحاد ملل تحت ستم در ایران، ۱۳۸۳ :
- ۲۶- کمیته همبستگی با ملل تحت ستم ملی در ایران، ۱۳۸۳ :
- ۲۷- و ...

* * *

تاراج کُلها !

طناب دار

انداخته شد

بر بلورین کردن کلعدار

با دست قاضی بی قرار .

نفس کشید مضطرب و لرزان

زمانی که

آن گل غنچه‌ی زندگی

آویخته بر دار

پژمرد در نوجوانی .

* * *

قاضی پلیدیها
 دورشد از میدان اعدام
 با تبهکار افسران
 و در ترس از انتقام .
 اما، راضی از پایان کار
 و پوشیده ماندن جنایت از انظار :
 کندن غنچه‌ای به زور
 از گلستان مردمی ناچار
 بوئیدن و پریساختنی ناهنجار.

* * *

خانه به دوش پدر، بیکار
 دربدر و پریشان حال
 در اوج فقر و استیصال
 گریان و نالان
 از دست روزگار
 با خشم و نفرتی مالا مال
 فریاد زد :
 عاطفهء(*) من بسان سوهان
 بُرنده را تیز خواهد کرد.

* * *

جنایت مخفی نماند :
 سخن راندند مردم غرور آسا
 از جسارت نوجوان
 در بیدادگاه اسلامی

که گفته بود ناگفته‌ها
شکسته دیوار سکوت
و بر ملا، فساد حاکمان را.
نثار قهرمان دختر کردند
آخرین درود را .

* * *

در فقر، محرومیت و بی حرمتی
گذراند عاطفه کودکی و نوجوانیش را
با سینه‌ای پر از خشم.
آتش انتقام در او شعله‌ور
که سوزاند اردوی نابکاران را.
و سوکند جاری شد
بر لبان جوان ببران مازندران
که انتقام امثال عاطفه را
بگیرند از زر و زور پرستان

* * *

مهرماه ۱۳۸۳، ع. بینالودی

(*) رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بی رحمانه با جوانان و نوجوانان درستیز بوده و
اهدام اینان را برای ایجاد ترس افزایش داده است. عاطفه رجیبی در سن ۱۶ سالگی، یکی
از روز افزون قربانیان این رژیم حیوان صفت است.

* * *

آموزه‌هایی از کمونیسم علمی :

"هر مارکسیست و بطورکلی حتی هرفردآشنا باعلم معاصر، به این پرسش که: "آیا انتقال موزون یا هماهنگ و متناسب کشورهای گوناگون سرمایه داری به دیکتاتوری پرولتاریا ممکن است یا نه؟" بدون شک پاسخ منفی خواهد داد. درجهان سرمایه داری هیچگاه موزونی، هماهنگی و تناسب وجود نداشته و نمیتوانست وجود داشته باشد. هرکشوری گاه این و گاه آن جنبه یا خصوصیت و یا دسته ای از خواص سرمایه داری و جنبش کارگری را با برجستگی خاصی هویدا ساخته است. پروسه تکامل، ناموزون بوده است." لنین - انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ

"دموکراتیک ترین جمهوری بورژوایی هرگز چیزی جز ماشینی برای سرکوب زحمتکشان توسط سرمایه، آلت قدرت سیاسی سرمایه و دیکتاتوری بورژوازی نبود و نمیتوانست باشد. جمهوری دموکراتیک بورژوایی وعده میداد و اعلام مینمود که قدرت حاکمه را به اکثریت خواهد داد. ولی مادام که مالکیت خصوصی بر زمین و سایر وسایل تولید وجود داشت، نمیتوانست آنرا عملی نماید." همانجا

"آزادی" در جمهوری دموکراتیک بورژوایی درعمل آزادی برای ثروتمندان بوده است. پرولترها و دهقانان زحمتکش از این آزادی میتوانستند و می بایست برای آماده ساختن قوای خود بمنظور برانداختن سرمایه و فائق آمدن بر دموکراسی بورژوایی استفاده نمایند. ولی توده های زحمتکش در شرایط سرمایه داری، بنابراین عمده عمومی، نمیتوانستند عملا از دموکراسی برخوردار باشند. همانجا

سخنی با خواننده گان

رفقا و دوستان "بولتن نظرات" نشریه ای است که به کل جنبش کمونیستی ایران و جهان تعلق دارد. یک نشریه ی کمونیستی در صورتی می تواند به وظایف خود به درستی عمل کند که با مخاطبین اش وسیعترین و عمیق ترین پیوند را داشته و از نظرات و عقاید آنها تغذیه کرده و لذا غنی تر گردد.

از شما می خواهیم ما را، چه در مورد مطالب استراتژیکی مربوط به سوسیالیسم، چه در مورد مباحث تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی مربوط به جنبش کمونیستی درحال حاضر، چه در رابطه با اوضاع عینی جهان و ایران و مسایل مربوط به صف آرائیهای طبقاتی در آنها، چه در مورد نقش هنر و ادبیات انقلابی و غیره، یاری دهید تا این نشریه به نوبه ی خود براننده گی تعلق به طیف نشریات کمونیستی را هرچه بیشتر پیدا کند. به علاوه کمکهای مالی شما بدون تردید راه گشای کار ما خواهد بود. دستتان را به گرمی می فشاریم.

هیئت تحریریه